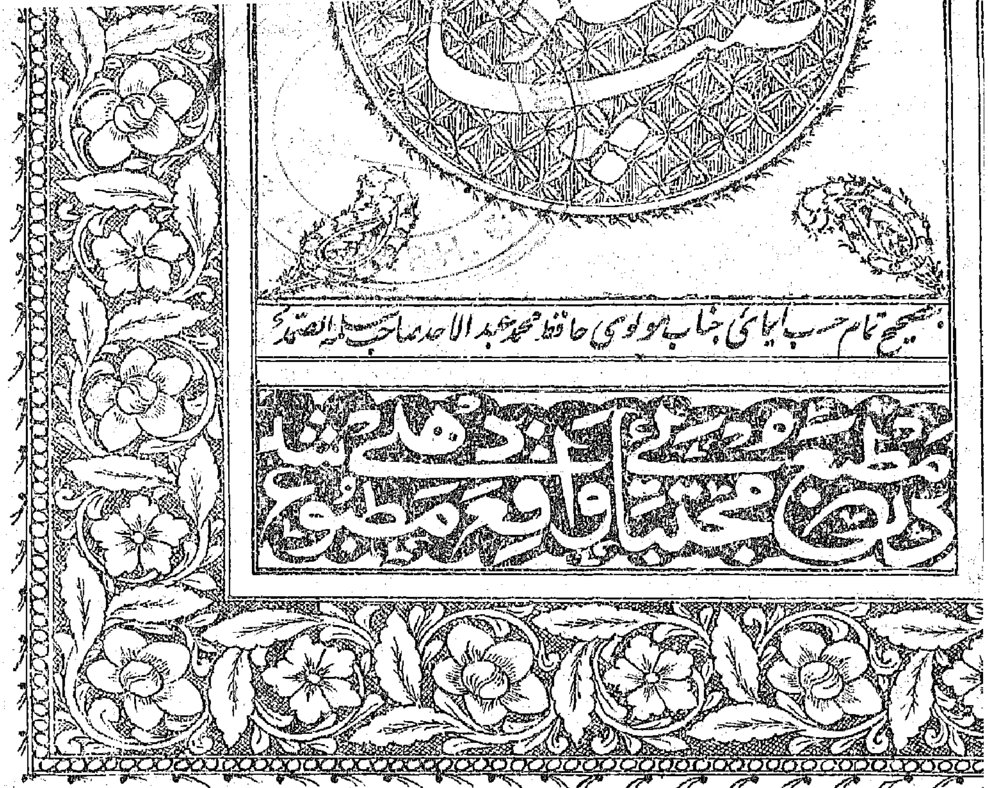


الحمد لله والمنة که درین زمان سعادت توامان کتاب هدایت انتساب اعنی





بتصحیح تمام حسب ایمای جناب مولوی حافظ محمد عبد الاحد صاحب ادام الله الصمد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

تمامی مراتب حمد مر ذات واحد را کہ اوست معبود کل و موجود مطلق تعالی شانہ و جمیع مدارج
نعت خاص رسول اکرم را کہ اوست مظہر عالم و نائب حق صلی اللہ علیہ وسلم و علی آلہ و اصحابہ اجمعین
اما بعد احقر ناچیز سراپا گناہ امداد اللہ فاروقی چشتی تھانوی کہ یکی از کمترین خدام و کمترین
مریدان و خاک روبان آستانہ حضرت ایشان یعنی جناب اقدس حقیقت آگاہ کمالات دستگاہ
صاحب الشریعت والطریقت بحر الحقیقت والمعرفۃ ہادی دین متین امام السالکین و پیشوای
عارفین مکرم معظم حضرت نور الاسلام مولانا و مرشدنا و ہادینا میانجیو نور محمد جھنجھانوی چشتی
قدس سرہ است عرض مینماید کہ بعضی از یاران طریقت خصوصاً عزیزم سعید کونین پسندیدہ خلائق
حافظ محمد یوسف فرزند رشید امام العاشقین عارف باللہ کامل اکمل حضرت حافظ محمد ضامن شہید
فاروقی چشتی رحمۃ اللہ علیہ ملتمس شدہ و باعث برین گردیدند کہ آنچہ اذکار و اشغال و مراقبات خاندان
چشتیہ صابریہ قدوسیہ معمول اند برای یاران بقلم آرد تا در مفارقت بعیدہ کہ تو خدمت حرمین شریفین
اختیار کردہ ایم یاران دور دراز در خاک ہندوستان افتادہ ایم بران عمل کردہ آید و آیندہ
بکار آید چون این ہیچ کارہ نالائق لیاقت و منزلت این امر ندارد کہ این مرتبہ شیخ
مکمل است این کار را دشوار پنداشت لیکن از فور التماس عزیزان چارہ ند

و ملتجی بجناب قدس حق تعالی گردیدم پس بدلم القا شد که بنویسم زیرا که عادت الله جاریست که هرچه
از زبان و قلم شخصیکه با وعقیدت و ارادت دارند می برآید موثر و مفید تر میشود اگرچه مضمون در کتب
موجود باشد لهذا آنچه از حضرت مرشد خود و از بزرگان خاندان رسید اذکار و اشغال ضروریه
چشتیه و قادریه و نقشبندیه می نگارم شاید که دعا و همت سائلان و باعثان تحریر این رساله
این مدبر راهم بکار آید و شاهد مقصود رخ نماید بعید نیست وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ اکنون باید دانست که اکثر اذکار و اشغال حضرات چشتیه و قادریه بسبب
اتحاد و اتفاق نسبت بزرگان هر دو خاندان عالی شان مخلوط گردیده اند و آن شغل که خاص چشتیه
راست قادریه می کنند و آنکه مختص بقادریه است چشتیه هم بعمل می آرند و مآل هر دو واحد است
لهذا این ناچیز نیز چندان تفریق نکرده اشغال هر دو طریق چیزی چیزی می نگارد و خود را بری از
سهو و خطا نداند و بر سالک تفریقش و اضح خواهد شد و نام این رساله ضیاء القلوب نهاده شد
والله ولی التوفیق **مقدمه** بدان اَيَّدَكَ اللّٰهُ تعالیٰ الی طریق سلوک الحق که سالک چون خواهد
که توفیق سلوک او حق تعالی دهند اول نوری از انوار هدایت يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ
در دل او فرود آید و زنگ ضلالت و گمراهی از سینه او بزداید پس هر آئینه حطام دنیا بر دل او سرد
شود و طلب آخرت در سینه او گرم گردد و کف بعنان توبه زند و قدم در رکاب همت آورده بر
اسپ استغفار سوار بوده عزم بجزم کند و جمله معاصی را پس پشت انداخته رو بسوی قبله طاعات
و عبادات حق تعالی آرد دران وقت او را از مرشد کامل راه دیده جامع شریعت و طریقت که
مقتدای وقت باشد چاره نبود که خود را در پای سعادت خدمت باندازد و دست در دامن دولت
او بیاویزد تا از مکائد شیطانی و مکروهات نفسانی که راهزن سالکانند بمین توجه او محفوظ ماند و در
معالجه امراض باطن خود حسب ارشاد او مشغول شود که تا وقتیکه همه امراض معنوی که صفات ذمیمه اند
مثل حسد و بخل و کبر و کینه و عجب و ریا و بغض و غیره دفع نشوند و بجاے آنها همه اوصاف حمیده چون
علم و حلم و سخا و تواضع و ذلت نفس و رضا و تسلیم و غیره کم خوردن کم خفتن کم گفتن کم با خلق بودن

[illegible] تاریخ این رساله ضیاء القلوب است

حاصل نشود و استعداد وصول الی الله میسر نیاید لهذا صحبت مرشد و اتباع او ضرور افتاد چنانکه در قرآن
نیز بهر آمده قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و قوله تعالی
واتبع سبیل من اناب الی هر دو جا امر است و امر مقتضی وجوب است و پوشیده نیست
که یاران صادق و صادقان همین قوم اند و بیعت و صحبت سنت است فعل رسول الله
صلی الله علیه وسلم و آله و اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین قوله تعالی ان الذین یبایعونک انما
یبایعون الله و ایضا اذ یبایعونک تحت الشجرة لهذا فرموده اند الشیخ فی قومه
کالنبی فی امته و نیز مقتدیان دین فرموده اند من اراد ان یجلس
مع الله فلیجلس مع اهل التصوف چنانکه آنجا صحبت نبی ضرورست اینجا نیز ازان شیخ بودن
ضرور بود لاریب و بلا شبهه پس اگر در نظر شیخ کامل بوده کار بفرمان او کند و حالتی اختیار
و اراده خود بدست اختیار مرشد دهد امید قوی است که زود بمنزل مقصود برسد ان شاء الله
تعالی تنبیه جمال الطریق سلوک مجمل تحریر می آید مفصل در وقت سلوک واضح خواهد شد
بدانکه طریق سلوک الی نهایه اند زیرا که طبائع طالبان راه حق مختلف میباشد و شیخ
که طبیب دل است موافق مرض مرید علاج می فرماید لهذا فرموده اند الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق
اما سه طریق ازان طریق قریب تر اند اول طریق اخیار است و آن بکثرت صوم و
صلوة و تلاوت قران و شریعت و حج و جهاد وغیره است و روندگان این راه در زمان طویل
بمقصود رسند دوم اصحاب مجاهدات و ریاضات اند که جهد در تبدیل
اخلاق ذمیمه بحمیده بکنند این طریق ابرار است پس واصل می شوند ازین راه اکثر ازان ها
سوم اصحاب شطاریه اند که از ریاضت بگریزند و از صحبت خلق بپرهیزند کار ایشان جز ذوق
و اشتیاق و شوق و ذکر و فکر و شکر نباشد واصل اند ازین طریق اکثر زانها اکثریه تزکیه نفس و تصفیه
قلب و تجلیه روح مشغول باشند کشف و کرامات را هیچ نخرند وغیر استنا مهم هست موتوا قبل
ان تموتوا مقصود ایشان باشد و این طریق ازان دو طریق اقرب الطریق الی الله است وصول

این طریقه شطاریه ده چیز فرموده اند اول توبه و آن بیرون آمدن است از همه مطلوبات ما سوا الله
چنانکه وقت ثبوت باشد دوم زهد و آن ترک کردن است دنیا و مافیها را چنانکه وقت موت باشد
سوم توکل و آن ترک کردن است اسباب ظاهری را چنانکه وقت موت باشد چهارم
قناعت و آن ترک کردن است شهوات و خواهشات نفسانیه را چنانکه وقت موت باشد پنجم عزلت
و آن انقطاع و گریختن است از خلق چنانکه وقت موت باشد ششم توجه الی الله و اعراض از ما سوا الله
است چنانکه وقت موت بود پس باقی نماند کدام مطلوب و محبوب و مقصود جز الله جل شانه هفتم
صبر و آن ترک کردن است حظوظ نفسانیه را از مجاهده چنانکه وقت موت بغیر مجاهده ترک کند هشتم
رضا و آن ترک کردن است رضاء نفس خود بدخول رضاء حق تعالی و تسلیم کردن خود را بحکم ازلی
حق تعالی چنانکه وقت موت بود نهم ذکر و آن ترک کردن است ذکر غیر الله چنانکه وقت موت دهم
مراقبه و آن ترک کردن است حول و قوت خود چنانکه وقت موت پس طالب را باید که اول پاک
شود از صفات ذمیمه بشریه که از لوازم حیوانی و عنصریست بر آید و بهره مند اوصاف حمیده
پیدا سازد و دل را از کدورات غیر الله پاک و صاف نماید تا لیاقت وصول الی الله حاصل آید

فصل در بیان طریق بیعت

پیر شخصی را که ارادت بیعت دارد پیش خود دو زانو با ادب بنشاند اول خطبه خواند یعنی
الْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا
مَنْ يَهْدِهِ اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ
لَهُ وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ
وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ خوانده پیر دست
خود بر دست مرید نهد و بخواند يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ
بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللّٰهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا وَنَفَعَنَا اللّٰهُ وَإِيَّاكُمْ بَارَكَ اللّٰهُ لَنَا وَلَكُمْ
و اگر مرید عورت باشد گوشهٔ چادر یا عمامه یا رومال بدست او دهد و بگوید مرید را که بگو بیزار گشتم

از ہمہ ادیان شرکیہ و کفریہ و آنچہ درانہاست و ایمان آوردم باللہ و رسول او و قبول کردم دین اسلام را و آنچہ دوست و توبہ کردم و بیرون آمدم از جملہ معاصی و داخل شدم در زمرۂ مطیعان حق تعالیٰ و ترک کردم دنیا و ما فیہا را برای رضای مولی و بگوید رَضِیْتُ بِاللّٰہِ رَبًّا وَبِالْاِسْلَامِ دِیْنًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِیًّا صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ و بگوید اَشْہَدُ اَنْ لَّا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَحْدَہٗ لَا شَرِیْکَ لَہٗ وَاَشْہَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُہٗ وَرَسُوْلُہٗ بعدہ بگوید کہ بیعت کردم بر دست فلان و نام پیر خود گیرد و خیبا کردم سلسلہ فلان و دعا کند کہ خداوندا فیض و برکت بزرگان این سلسلہ نصیب ما کن و در زمرۂ ایشان برانگیز بعد ازان مرشد طریق ذکر بمناسبت استعداد و قابلیت او تلقین فرماید و از آداب سلوک اطلاع نماید و توجہ بر حال او مرعی دارد و بہ تحصیل مسائل فقہ ضروریہ و بہ تصحیح عقائد اہل سنت و جماعت تاکید کند و رغبت و تحریض باتباع شرع شریف نماید کہ بے این وصول مطلوب مشکل ست و ارشاد فرماید کہ مکاشفات و ارادات خلاف شرع را اعتبار نسازد و براوامر شریعت مستقیم باشد و از ممنوعات او بہ پرہیز د و از لقمۂ حرام و مشتبہ احتیاط کند و احکام شریعت را بر ہمہ امور مقدم دارد

باب اول در بیان اذکار و اشغال و مراقبات حضرات چشتیہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین

فصل اول در بیان ارشاد تلقین ذکر

بعد آنکہ پیر بعد از ادای ختم و فاتحہ بارواح مشائخ طریقہ مرید را حکم کند کہ سہ روز متواتر روزہ دارد و درین روزہا کثرت کلمۂ تہلیل و استغفار و درود کند کم از ہزار گان باز نگوید روز سویم مرید را آخر شب یا بعد نماز صبح و یا بعد نماز عصر لیکن اول اولی است پیش مرشد بیاید تا مرشد او را در خلوت کہ در آنجا بجز پیر و مرید دیگر نباشند زیرا کہ تلقین مرشد اسرار حق است و ہر طالب مخصوص باسراری باشد پیش خود باادب دو زانو نشاند اول مرید را توجہ دہد تا تخم ذکر و جذب باطن در نشیند و ذکر بحفظ تمام قبول نماید و طریقہ توجہ اینست کہ مرشد خود را از ہمہ خیال خالی کردہ دل خود را با دل مرید

مقابل کند و ضرب اسم ذات بخیال بدل او زند و تصور نماید که کیفیت ذکر اسم و جذب و شوق از دل
من بدل مرید میرود و سرایت میکند باندازه صد و یکدم او را توجه دهد تا حرارت ذکر و جذب در باطن او
سرایت کند و دلش متحرک بذکر گردد و بعد ازان هر ذکری که ملائم حال مرید و استعداد او باشد ارشاد
فرماید و مرید بارشاد مرشد با ذکر مشغول شود و از اظهار اسرار پرهیزد تا ثمر انوار و اسرار شود
طریق دیگر آنست که یکبار مرشد بگوید و مرید بشنود باز مرید گوید و مرشد بشنود همچنین سه بار تکرار کنند
بعد ازان مرشد بگوید آنچه ما را از پیران رسیده ترا دادیم و مرید گوید قبول کردم بعد ازان حکم کند که در خلوت
تنگ و تاریک که دران فقط قیام و قعود و غلطیدن تواند و از متاع خالی باشد و از شور و شغب دور شود
با طهارت کامل چهار زانو یعنی مربع بنشیند و پشت راست دارد و چشم بند نماید و هر دو دست بر زانو نهد
و انگشتان کشاده دارد تا نقش لفظ اسم پدید آید و سر انگشت پای راست را بر رگ کیماس نهد
و رگ کیماس رگی ست که در باطن زانوی چپ ست و مربوط بباطن قلب ست بعده این دعا
سه بار بخواند یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَسْئَلُکَ اَنْ تُحْیِیَ قَلْبِیْ بِنُوْرِ مَعْرِفَتِکَ اَبَدًا اَبَدًا یَا اَللّٰهُ یَا
اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ بحضور قلب و تصور معنی بعد ازان بطریق محاسبه و مجاهده بذکر یا فکر یا ملاحظه و رابطه یا توجه
اتم و قوت و شدت جهریه یا خفیه یا آنچه ذوق و انبساط دست دهد و لذت ذکر او را پیدا باید
مشغول شود و اگر خطرهٔ غیر در آید بمشاهدهٔ جمال مرشد آن خطره را رفع سازد و باز بذکر مشغول شود
تا تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ روح حاصل آید و خطرات و وساوس ما سوا الله محو گردد و اثر خشوع
و خضوع در قلب ذاکر ظاهر شود و اثر ذکر در تمام اعضا و رگها و گوشت و پوست و خون و استخوان و
مغز در آید و ذکر همه گیر شود و ثمر مکاشفات و انوار و ارادات غیبی گردد و حقیقت اشیا بروی منکشف
گردد و بعالم ارواح ملاقات شود و ذکر حقیقی و شهود حق درین مقام فتح گردد ... ...

فائده

بدانکه چون دل بذکر الله متحرک گردد و ذکر از زبان دل مسموع شود آن حرکت از دل در جسم پراگنده گردد
و صوت انتشار آن بود که اول حرکه عضوی چنانکه حرکت در قلب او بود ازان عضو مفهوم گردد پس باید

که بآن متوجه نشود و توجه بقلب دارد گاه دست گاه پای گاه سر بی آنکه قصد کند متحرک گردد بلکه تمام عالم
را در حرکت یابد و چون نور ذکر منتشر گردد در اندک زمانه تمام اطراف بدن را محیط شود و از سر تا ناخن
پا بذکر معمور گردد و احوالهای مختلف روی نماید گاه گریان و گاه خندان و گاه افسرده گاه حیران
گاه پریشان اما هیچ ملتفت نشود مشغول بذکر یا فکر که مقصود اصل است باشد بامداد الهی چنان
شود که بیک مرتبه از تمام بدن ذکر اسم الله شنود و همه اعضا با دل موافقت نمایند و بیک
صورت و آواز درین حال غلبه کرد بعضی اعضا زیاده و در بعضی کم بود و گاه غلبه در جمیع اجزا
متساوی باشد درین وقت لذت بیشتر یابد و این کیفیت را در اصطلاح قوم سلطان الاذکار
میگویند و ذاکر آواز ذکر بگوش خود استماع نماید و آنچه مشهور است که چون ذکر غلبه کند آواز ذکر
آن غیر هم میشنوند غلط عام است پس ذکر دل ذاکر هم سالک تواند شنید و بس و گروهی که
برانند که آواز ذکر غیر آواز دور و نزدیک حسب مراتب ذاکرین سامعین تواند شنید الی آخر
در بیان ذکر بدانکه ذکر آن را گویند که بیاد الهی جمیع غیر الله را فراموش سازد و بحضور قلب
قرب و معیت حق تعالی چنانکه فرمود أَنَا مَعَ عَبْدِي إِذَا ذَكَرَنِي وَتَحَرَّكَتْ بِي شَفَتَاهُ وَأَنَا
جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي حاصل آید بحکم سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا با توجه و فکر تمام چندان مشغول و
مستغرق بذکر گردد که از خود بیهوش بود و در زمره الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا
وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ داخل شود و ذکر حیات گردد و بدانکه ذکر بر اقسام است و مقصود از
ذکر حصول مذکور است بحضور قلب پس هر عملی و فعلی که از ان حصول مطلوب است هم
ذکر است کلمه باشد یا نماز یا تلاوت قران یا درود یا ادعیه که مطابق قران و حدیث باشد و یا
دیگر عبادات و یا بعبارات دیگر که بملاحظه معنی آن یافت مذکور و مطلوب است آن هم جمله
ذکر است و آن حصول مذکور بی فنا ذاکر حاصل نمی شود پس طالب را باید که در ذکر الله سبحانه
چنان مستغرق شود که غیر حق و خود را فراموش سازد که وصول الی الله بدون نفی ما سوا الله
ممکن نیست چون باین مرتبه رسد زهد و تقوی و توکل و عزلت و قناعت و صبر و تسلیم و رضا

وغیره بی قصد حاصل آید و از نتیجهٔ این ذکر بر قلب ذاکر انوار تجلیات ظاهر شود که در ظهور آن حواس خمسه
سالک مستور گردد نه ذاکر ماند و نه ذکر و ذاکر مذکور گردد و ذکر ذکر حق شود شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهٗ لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
فائده پس باید دانست که اکثر مشایخ اول مرید را بحکم فضل الذکر لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ذکر نفی و اثبات
تلقین فرمایند و این ذکر را مراتب اند که بقلم می آیند **در بیان مراتب ذکر** بدانکه ذکر چهار
نوع است ذکر ناسوتی چون لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و ذکر ملکوتی چون اِلَّا اللّٰهُ و ذکر جبروتی چون لفظ
اسم ذات یعنی اَللّٰهُ و ذکر لاهوتی هو هو و نیز ذکر زبان را ناسوتی و ذکر دل را ملکوتی و ذکر
روح را جبروتی و ذکر سر را لاهوتی میگویند و نیز ذکر زبان را ذکر جسمی و فکر را ذکر نفسی مراقبه را ذکر قلبی
و مشاهده را ذکر روحی و معاینه را ذکر سری میگویند **فائده** یعنی ذاکر را باید که درین ذکر از نفی لَاۤ اِلٰهَ
همه موجودات را از نظر بردارد و از اثبات اِلَّا اللّٰهُ تمام اجزاء بدن خود را معمور سازد و بعد کمال
این ذکر اثبات را هم محو کند که اثبات نیز نفی شود و نفی در نفی اثبات ذات است **فصل در بیان ذکر**
جهر نفی و اثبات مع دوازده تسبیح که معمول حضرات چشتیه است طریق ذکر
دوازده تسبیح این است بدانکه بعد نماز تهجد که دوازده رکعت بشش سلام اند و در هر رکعت
بعد فاتحه سه بار سورهٔ اخلاص می خوانند بعجز و زاری دست بر داشته این دعا را اَللّٰهُمَّ
طَهِّرْ قَلْبِیْ عَنْ غَیْرِكَ وَنَوِّرْ قَلْبِیْ بِنُوْرِ مَعْرِفَتِكَ اَبَدًا اَبَدًا یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ بحضور قلب سه بار یا پنج بار یا
هفت بار تکرار نماید و توبه و استغفار و کلمهٔ تمجید بطور مجزوه بخواند و بیست و یک بار اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ
الَّذِیْ لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ بگوید بعد این سه درود بر سرور کائنات صلی الله علیه وسلم
اَلصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَلصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا حَبِیْبَ اللّٰهِ اَلصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا نَبِیَّ اللّٰهِ سه بار بطریق عروج و نزول بخواند و جلسه مربع نشیند و از سر انگشت
پای راست و دوم انگشت که متصل آن است رگ کیماس که در باطن زانوی چپ است محکم بگیرد و پشت
راست دارد و روی قبله آرد و هر دو دست بر زانوها نهد و انگشتان را در حالت نفی بردارد که اشارت
بر فنای غیر است و در اثبات فرو آرد که اشارت به ثبوت هستی مطلوب حقیقی است و خاطر را جمع کند

و حاضر دارد و ذکر را با حرمت و هیبت و تعظیم شروع کند با حسن صوت و الحان خوش بعد از اعوذ و بسم الله جلاله
تمام سه بار کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و یک بار کلمه شهادت بخواند بعد از ان سر را به
زانوی چپ به ده سجدی نگون سازد که پیشانی قریب زانوی چپ برسد و از ان جا بلفظ لا اله را ابتدا
کند و سر را بزانوی راست آورده دوره تمام بر کتف راست برساند و دم آن قدر دراز کند که ضربها
ثلاثه در یکدم در آیند و سر و پشت و کمر برابر شود و اندک سر را جانب پشت کج کرده تصور کند که همه
خطرات ما سوا الله را پس پشت انداختم و بگذارد دم را و بلفظ الا الله را بزور و قوت بر فضای دل
که زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت واقع است مانند گل صنوبر ضرب کند و تصور کند که عشق
درد الهی را بدل آوردم و در حالت نفی چشم را کشاده دارد و در حالت اثبات بند نماید و این نفی و
اثبات را با فکر ملاحظه و واسطه باین طریق مذکور دو صد بار بگوید و این ذکر را چهار ضربی نامند و درین
ذکر نه بار لا اله الا الله و نهم بار محمد رسول الله هم بگوید بعد از ان بطریق سابق سه کلمه طیب و
و یک بار کلمه شهادت بگوید اما مبتدی در کلمه لا اله لا معبود و متوسط لا مقصود یا لا مطلوب
و منتهی لا موجود و همه اوست ملاحظه کند بعده لمحه و لمحه مراقب شود و تصور کند که فیضان از عرش
بسینه مومن می آید لیکن باید دانست که زانوی چپ مقام خطره شیطانی است و زانوی راست
مقام خطره نفسانی و کتف راست مقام خطره ملکی است و قلب مقام خطره رحمانی است پس زانوی چپ از
لا اله نفی خطره شیطانی تصور کند و تا رسانیدنش بر زانوی راست نفی خطره نفسانی تا رسیدنش
بر کتف راست نفی خطره ملکی تصور کند و بلفظ الا الله اثبات خطره رحمانی نماید و این مراتب را اگر مرید
عجمی باشد بهر زبان که او دانسته باشد تلقین فرماید **طریق دیگر نفی و اثبات** بدانکه در نفی خطرات
جداگانه گونه تفرقه باطن است و مقصود کلی حضوری و جمعیت است پس مرشد را باید که نفی کلی
تلقین فرماید تا نفی خطرات یکبارگی حاصل آید چنانکه متاخرین این اختیار کرده اند یعنی کلمه
لا را از اندرون دل با شدت و قوت تمام بر کشیده و آنرا بکتف راست رساند و سر را مائل
به پشت کرده تصور کند که غیر الله را از دل برون آورده پس پشت انداختم و دم را گذاشته بلفظ

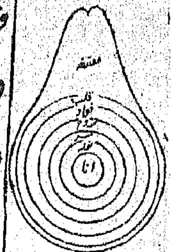
خطره خیر آمد و رفت و خطره رحمانی آنکه خطره خیر آمده در دل قرار گرفت ... اگر خطره رحمانی قرار یابد از جمله اوتاد شود والله اعلم ۱۲ منه

إِلَّا اللّٰهُ بزور بر دل ضرب کند و ملاحظات اینجا همان ست که بیان کرده شد و در ذکر نفی و اثبات بهر طور
که باشد خواه بدون حبس و یا بحبس و خواه در ذکر جاروب خواه در ذکر اره و غیره بجز ذکر حدادی مربع می نشیند
و در باقی اذکار دو زانو نشستن اولی است **طریق ذکر اثبات مجرد** بدانکه پشت را راست کرده
و هر دو دست بزانو نهاده جلسه دو زانو بنشیند و سر را بجانب کتف راست برده لفظ إِلَّا اللّٰهُ را
بشدت و قوت بر دل ضرب کند و در کلمه لَا إِلٰهَ ملاحظه مفهوم و معنی لَا مَوْجُوْدَ وَ لَيْسَ مَعَهٗ غَيْرِےْ
کند که مقصود نفی غیر در ملاحظه است این را چهار صد بار دمادم بگوید و این ذکر را یک ضربی میگویند بعد
بعد ازان بطور سابق سه بار کلمه طیب و یک بار کلمه شهادت بگوید و لمحه دو لمحه بطور سابق مراقب باشد
طریق ذکر اسم ذات بعد ازان بحکم قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ ذکر اسم ذات دو ضربی یعنی اَللّٰهُ باین
روش که اول حرف هائی لفظ اَللّٰه را ضمه و ثانی هائی لفظ اللّٰه را ساکن کند یعنی جزم دهد پس هر دو
چشم بسته و سر را بجانب کتف راست آورده با ملاحظه سه صفات امهات لفظ اللّٰه جهرًا اول
ضرب بر لطیفه روح که زیر پستان راست واقع است زند و دیگر ضرب لفظ اَللّٰه بر فضاء دل بزند طریق
دیگر آنکه هر دو ضرب بر دل زند این ذکر اسم ذات دو ضربی را ششصد مرتبه بگوید لیکن نه بار اَللّٰهُ
و دهم مرتبه یک اسم ازین اسما یعنی اَللّٰهُ حَاضِرِیْ اَللّٰهُ نَاظِرِیْ اَللّٰهُ مَعِیْ بخواند باینطور که در عشره اول
اَللّٰهُ حَاضِرِیْ و در دویم عشره اَللّٰهُ نَاظِرِیْ و در سویم عشره اَللّٰهُ مَعِیْ بگوید باز اَللّٰهُ مَعِیْ
اَللّٰهُ نَاظِرِیْ اَللّٰهُ حَاضِرِیْ باز اَللّٰهُ حَاضِرِیْ اَللّٰهُ نَاظِرِیْ اَللّٰهُ مَعِیْ
بطریق عروج و نزول بهر عشره خوانده باشد مع ملاحظه معنی تا کیفیت و لذت ذکر و دفع غفلت و
خواب دست دهد بعد ازان بطور سابق کلمه طیب سه بار و کلمه شهادت یکبار بگوید بعد ازان یک ضربی
همان طور سر را بجانب کتف راست کج کرده لفظ اَللّٰه را بر دل ضرب کند این را یکصد بار دمادم بگوید
بعده سه بار کلمه طیب و یکبار کلمه شهادت گفته درود و استغفار یازده یازده بار بخواند و فاتحه بارواح
مشائخ سلسله نقشبندیه بعد ازان مراقب شود و هر قدر که تواند اگر دل بجهید و ذوق دست دهد فبها
و الا به ذکر یکه ذوق آید خواه جاروب خواه اره خواه حدادیه و غیره مشغول ماند تا نماز صبح و بعد نماز

[illegible]

و چون از ذکر ملال گیرد بفکر مشغول شود و چون از هر دو ملال گیرد بمراقبه مشغول شود و این را تعبیر حق گویند و مراقبه دل را نگاه داشتن است از ماسوا [illegible]

اگر بیسر آید در خدمت شیخ حاضر بوده اخذ توجه نماید والا در خلوه رفته بذکر و شغل و مراقبه و محاسبه مشغول شود
و یا با برادران طریقت حلقه نموده بذکر جهر یا در مراقبه مشاغل گردد اما باید که کلمه اَللّٰہ را از کلمه اِلَّا اللّٰہ بسیار و کلمه
اِلَّا اللّٰہ را از کلمه لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہ بسیار گوید بعد فراغ از ذکر دست بر داشته دعا کند و فاتحه بارواح پیران
و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و آله و صحابه اجمعین بخواند و نذر نماید ایصال ثواب کند و بگذر ذکر نفی
و اثبات بمناسبت هفت لطائف دل که اِنَّ فِیْ جَسَدِ اٰدَمَ مُضْغَةً وَّفِی الْمُضْغَةِ قَلْبٌ وَّفِی الْقَلْبِ
فُؤَادٌ وَّفِی الْفُؤَادِ رُوْحٌ وَّفِی الرُّوْحِ سِرٌّ وَّفِی السِّرِّ نُوْرٌ وَّفِی النُّوْرِ اَنَا بیان یافته اند بقلم می آید بدانکه



در ذکر نفی و اثبات نیز هفت مرتبه مقرر کرده اند که در هر درجه نفی و اثبات است پس ذکر زبانی متعلق
با جسام است مرید را باید که باین ذکر چنان مشغول شود که غیر ذکر نماند و از هر حواس جز ذکر نیاید چون
سالک باین مقام رسد از عالم اجسام ترقی کرده بمرتبه لطیفه قلب که نفس است برسد و ذکر با فکر تعلق بلطیفه
قلب دارد درین مرتبه بذکر لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہ با فکر چنان مشغول شود که لَا اِلٰہَ که نافیه است نفی شود و جز
اثبات اِلَّا اللّٰہ هیچ نماند اگر سالک باین مرتبه رسد از مقام نفس ترقی کرده بمرتبه دل رسیده باشد و ذکر دل
اِلَّا اللّٰہ است اِلَّا اللّٰہ را بحضور دل تصور کند و بدلائل خود را و صفات خود را بذات و صفات حق ربط داده
بذکر اِلَّا اللّٰہ چنان مشغول گردد که استثنا که در اِلَّا اللّٰہ است نیز نفی شود و بجز اللّٰہ هیچ نماند چون
سالک باین مقام بغیر خطره ملکوتی گذشته و مرتبه دل را طی کرده بمرتبه روح برسد و ذکر روح اسم ذات است
و اللّٰہ ذات جامع جمیع صفات است و الف و لام اشاره با فعال و اسماء و صفات است و حرف ها
در لفظ اللّٰہ است اشارت بذات است پس سالک را باید که چندان بذکر اسم ذات مشغول شود که الف و لام که در
اللّٰہ است نیز نفی شود جز هو هیچ نماند اگر سالک باین مرتبه رسد خود ذکر گردد و از مرتبه روح ترقی نموده بمرتبه
سر رسیده باشد باز بذکر هو چندان مشغول شود که خود هم گم گردد و فنا در فنا عبارت ازین است
و اگر باین مرتبه برسد بمقام بِیْ یَسْمَعُ وَبِیْ یُبْصِرُ رسد و خود نور گردد باز دریابد که لوازمه نور ظهور است
باز ظهور کند بمقام عبدیت لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ که مرتبه عبدیت مقام انتهای سالک است
ست دران مقام حقیقت عبدیت و معبودیت مکشوف شود و باز در عبادت که حق عبادت است

مشغول شود و حفظ مراتب بوجه احسن بجائی آرد و کمال اتباع شریعت نماید و بر مسند ارشاد جلوه گر بوده طالبان حق را راه نما باشد و ولایت و مشیخت هر دو او را مسلم باشد فائده آگاه باد ای عزیز هر چند در وصال محبوب دیر شتیاق غالب و لذت بیشتر و هر که طلب دانه و همت شیر نه دارد و در طلب استوار قدم باشد و نا امید نشود انشاء الله تعالی آخر کار اگر طالب صادق است شاهد مقصود در کنج خواهد نمود بمنه و کرمه **طریق ذکر پاس انفاس** باید که بیدار و هوشیار باشد بر انفاس خود و دل هرگز صاف نشود از کدورت نفسانی تا مدد پاس انفاس نکند و پاس انفاس اینست که سکان و زبان او را یاد یعنی در بر آمدن نفس و فرو رفتن نفس طالب اگر باشد خواه بذکر جلی خواه بذکر خفی پس وقت بر آمدن دم لا اله گوید و وقت فرو رفتن الا الله گوید اما در ذکر خفی بدم ذاکر گردد و در بالا کشیدن و فرو گذاشتن نظر بر ناف دارد و از انجا ذاکر گردد و دهن بسته بیحرکت زبان بدم ذاکر بود و چندان مشغول باشد که دم ذاکر گردد **طریق دیگر** آنکه لفظ الله بالا کشد و هو را فرو گذارد و ملاحظه کند که همون اندرون همون برون ست یعنی هو الظاهر و هو الباطن ملحوظ دارد این فکر را چندان ورزش نماید که دم ذاکر شود و مستغرق بذکر گردد و ذکر حیات شود و بیداری و در خواب اگر باشد و پاس انفاس حاصل آید و دل از ما سوا الله پاک صاف و نورانی گردد لهذا این ذکر را جاروب قلب گویند زیرا که دل را از همه کدورات و کثافات صاف گرداند و مثمر تجلیات و واردات سازد فائده اگر مرید ساده دل باشد و از کیفیت و لذت ذکر لذت گیر نگشته باشد باید که مرشد او را پیش خود زانو بزانو بنشاند و بگوید که چشم را بند و سر انگون سازد و کمر کج کرده و سینه را پیش آورده مقابل شود و مرشد انفاس او را احساس نماید وقت فرو بردن نفس مرید مرشد نفس خود را بر دم او بگذارد و وقت بر آوردن او دم را دم خود در او کشد چون باین طور مشغول شود که یک لرزه در بدن مرید یا نعره از وی بر آید و بر ذکر که اراده مرشد باشد جاری گردد ❊ **علاج دیگر مرید عنّی** اگر مرید بسیار عنّی باشد و هیچ ذکر و شغل تاثیر نکند باید که مرشد او را ذکر اسم مرّبی او تعلیم نماید و صورت دریافت اسم مرّبی او اینست که مرشد او را در خلوت پیش خود بنشاند و اسمی از اسمای حسنی گرفته بهمت تمام

هو و بعضی ... هو الظاهر و بعضی هو الباطن و بعضی حق حق و بعضی یا حی یا حق و بعضی یا هو و بعضی هو هو ... کنند غرض طریق وصول الی الله بعدد انفاس خلایق ... مقصود ... واحد است

بتوجه قلب بتصور آن اسم مذکور از قلب خود بر قلب پد ضرب کند چند ضرب همین طور بزند اگر ضرب
اسم تاثیر کند فبها والا اسم دیگر از اسمای حسنی گرفته همین طور ضرب آن اسم از قلب خود بر قلب مرید
بزند الغرض همین طور یک یک اسم را گرفته بعمل آرد ضرب اسمیکه بروی تاثیر کند بداند که اسم مربی او
همین ست ونیز اسم اعظم همون ست در حق آن پس آن اسم را بذکر سه ضربی یا چهار ضربی حکم کند
تا ورزش نماید ان شاء الله در چند عرصه ذکر او را بر باید وانوار ذکر برو تابد بیان ذکر اسم ذات
زبانی طالب را باید که باوجود ذکر پاس انفاس اسم ذات را زبانی نیز هر روز یک لکه و بست و
پنجهزار بار که مرتبه نهایت است تکرار کند اگر نتواند بست و چهار هزار بار که مرتبه اوسط ست بگوید
وحکمت درین آن ست که آدم در شب و روز بست و چهار هزار دم میگیرد پس گویا که بهر دم ذاکر گردید
و در زمرهٔ قوله تعالی وَالذّٰكِرِيْنَ اللّٰهَ كَثِيْرًا وَّالذّٰكِرٰتِ داخل شد والا کم از دوازده هزار
بار که ادنی مرتبه ذکر این ست بگوید و فائده درین ذکر آن ست که ذکر لسانی میرساند ذاکر را بذکر قلب
پس در حالت جمع زبان و دل بیشک ترتیب امر ذکر بکمال ست واین ترتیب در اکثر سلاسل ست
لیکن در سلسلهٔ نقشبندیه اختصار بر ذکر قلبی بجذب باطن میکنند و مبتدیان را همین ذکر شروع میکنانند
طریق ذکر اسم ذات معه ضربات بدانکه ذکر اسم ذات بر اقسام ست یک ضربی و دو ضربی و
سه ضربی و چهار ضربی وانکه در یک ضربی میکنند این ست هر دو چشم را بسته و سر را بجانب
کتف راست برده لفظ الله را جهرا بقوت بر دل ضرب زند و در دو ضربی اول بر روح دویم
بر دل ضرب زند و در سه ضربی اول بزانوی راست دویم بزانوی چپ سویم بر دل و در چهار
ضربی اول بزانوی راست دویم بر چپ سویم بر روح چهارم بر دل ضرب کند طریق دیگر
از یک ضرب تا هفت ضربی میکنند خواه نشسته خواه ایستاده رو بقبله با دب تمام بعمل می آرند
در یک ضربی بطور مذکور سر را بجانب کتف راست آورده لفظ الله بر دل ضرب کند و در دو
ضربی اول بر روح دوم بر دل و در سه ضربی اول جانب چپ دویم جانب راست سویم بر دل و در چهار ضربی
راست و چپ پیش چهارم بر دل و در پنج ضربی راست و چپ پیش و پس پنجم بر دل و در شش ضربی

له صورت تاثیر او آنکه جنبش یا رقت یا لرزه یا سرور در قلب او یا لرزه در تمام تن پیدا آید و غلبه کند که ضبط او نتواند کرد ۱۲

[illegible] ۱۲

راست چپ پیش و پس بالا سوی آسمان ششم بر دل و در هفت ضربی راست چپ پیش پس تحت
فوق هفتم بر دل ضرب بزند و درین ضربات ملاحظه فَاَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ دارد و مستغرق شود و کشفیت
ولایت این ذکر ذاکر داند حاجت بیان نیست و اگر این ذکر را با ملاحظه بکمال رساند و استغراق و محویت
رو نماید از در و دیوار و سنگ و شجر آواز ذکر مسموع شود و مضمون وَاِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ
مکشوف گردد و بمذکور رسد **طریق دیگر چهار ضربی** مستقبل قبله بنشیند و مصحف پیش دارد
یا قبر بزرگی پیش بود ضرب اول بر چپ دوم بر راست سوم بر مصحف یا بر قبر چهارم بر دل زند و مستغرق
ذکر گردد و درین ذکر کشف معانی قرآن و کشف قبور فرموده اند وَاللّٰهُ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَآءُ
طریق دیگر اسم ذات قلندری چون سالک خواهد که بمقام هویت رسد باید باین ذکر
مواظبت نماید و پیوسته در خلوت مشغول باشد باید که جلسه مربع نگاه دارد و سر را در میان هر دو زانو
برد و بناف الله گفته سر را بر دارد و هر دو دست بر زانو سخت کرده هوا در خود ضرب کند همین طور
ذکر گوید و مشغول باشد تا موصوف بصفات الله گردد اکثر مشایخ رضوان الله علیهم در عمل آورده اند
طریق ذکر جاروب بدانکه لا اله را از زانوی چپ آغاز نموده و سر را بر زانوی راست آورده
دور تمام بکتف راست رسانیده و اندک سر را بجانب پشت کج کرده ضرب الا الله بشدت بر دل زند و
دمادم ورزش نماید درین ذکر دو زانو بنشیند **طریق ذکر حدادی** بدانکه همان طور دم را بر کشیده
و دور کلمه لا اله را بکتف راست رسانیده بر دو زانو ایستاده شود و هر دو دست بر دارد و کلمه
الا الله را بقوت تمام بر دل ضرب زند و هر دو دست نیز بر زانو ها بزند و بنشیند چنانکه حداد پتک
بر دو دست بر آهن بقوت میزند همبرین طریق هر بار کشد تا ذوق دست دهد این ذکر از امام حدادی
منقول است حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره فرموده که بشنید این ذکر حضرت شیخ
با دست برکاته این فقیر را بحضور خود مشرف فرموده اند چنان مشاهده و معائنه گشت که
بطاقت مردم نتواند الا بفضل الله و عونه **طریق ذکر اره** بدانکه دم را واژگون کرده بشدت
تمام کشیده و دوره لا اله بکتف راست رسانیده اندکی سر را بجانب پشت مائل کرده ضرب

بردل زند طریق دیگر ذکر اره چشم را بسته و زبان را بکام چسپانیده و دم را واژگون کرده لفظ
الله را از ناف بشدت کشیده تا بکتف راست رسانیده ضرب لفظ هو بقوت بر دل بزند چنانکه
در دو گر اره بچوب میکشد دمادم نفس اندرون و آواز سخت جاری دارد و بملاحظه صفات امهات نگاه دارد
و تصور کند که بر قلب اره می کشم و بجائی براده که از چوب و دگر وقت اره کشی می برآید ذرات نور
صاف همراه هو از دل میریزند و در تمام اعضاء بدن منتشر میشوند و از جسم برآمده تمام عالم را محیط
بوده همراه وجود ذاکر وجود عالم را مستور و محو گردانیده اند درین ذکر چندان مستغرق شود که محویت
کلی حاصل آید و مشاهده رو نماید و کیفیت این ذکر بقلم نمی گنجد هر که کند داند فائده باید که در اذکار
جهریه تقلیل غذا چندان نکند که ضعف لاحق آید بلکه ربع معده خالی گذاشتن کافی است استعمال
روغن و مغزیات در خوراک از ضروریات است تا یبوست و خشکی و پریشانی در دماغ عارض نشود
و ربط قلب با شیخ با اعتقاد و محبت و تعظیم تمام درین راه سلوک شرط مقدم و رکن اعظم است و مقصود
از چندین اذکار همان ذکر دوام و حضور تمام است باید که خود را دائم ذاکر دارد و از کار بد و از گفتار
و اظهار نگیرد تا غذای دل و روح همان ذکر گردد و همواره مونس وی شود بیت کار کن کار بگذر
از گفتار کاندرین راه کار دارد کار ⁂ **فصل دوم در بیان اشغال ذکر** باید دانست که دل
دو سوراخ دارد یکی زیرین دوم بالا دروازه بالا آنکه متصل بجسم است و دروازه زیرین علاقه بروح
دارد چون ذاکر بذکر جهر یا بمد و شد و تحت و فوق مشغول شود بالا کشاده گردد اما دروازه فرودینه بذکر
خفی که مراد بحبس دم است مفتوح میگردد و حبس دم در ذکر اصل الاصول است و شرط کرده اند این ا
حضرات چشتیه و قادریه لیکن حضرات نقشبندیه شرط نکرده اند منکر آن و نیز نیستند و فائده ها درین
بسیار اند زیاده تر آنکه حرارت در باطن پیدا آید و رطوبات اندرونی گداخته شوند و عروق که متصل
بدل اند چربی بسیار دارند و بواسطه چربی خناس نهند و سواس که بر دو دروازه دل گرفته مثل
عنکبوت نشسته و پرده ها فرو هشته قرارگاه خود ساخته است بدان عروق تعلق میکند و خطرات و
وسواس باطله در دل می اندازد چون دم بسته شود و حرارت دم بآن چربی رسد گداز شود و صفائی دل

حاصل آید و خناس مقهور گردد **طریق توقف برای دفع خطرات فاسد که در دل نشینند**
و دور نشوند بدانکه صورت خناس مثل اژدها است و خرطوم دارد و بر خرطوم خارهای پر زهر دارد
هرگاه که از مرید قصوری واقع شود و با طعام از ناوجه میخورد خناس قوت گیرد و خرطوم پر زهر را
بر گرد دل میگرداند و آن زهر در دل او اثر میکند و سیاهی پیدا می آید پس چون مرید بعد توبه و
استغفار بپاس انفاس بذکر جلی و خفی مشغول میشود خناس ضعیف میگردد و دل صفائی می پذیرد
فائده پس هرگاه که خطره سخت فاسد و بدعقیده در دل قرار گیرد و بهیچ وجه دور نشود
علاجش آنکه دم را از ناف کشیده در دل حبس کند و قرار دهد و کلمه لا اله را از دل بر آرد و تصور
کند که خناس که بر گرد دل حلقه کرده مثل مار نشسته است و دمش از مقراض لا اله گرفته میکشد و تا
بکتف رسانیده ضرب کلمه الا الله بر دل بشدت و قوت زند و خیال کند که صدمه ضرب الا الله
از دل بر سر خناس افتاد و پاش پاش شد و از اندرون بیرون افتاد همین طور کشاکش و دم
مشغول شود بعونه تعالی در اندک عرصه خطرهٔ فاسد دفع شود و خناس خطره دهنده هلاک گردد
و دل صاف مثل آئینه منور بنور ذکر شود درین ذکر ملاحظه و حبس دم شرط است والا بی حبس
نیز فائده خواهد بخشید مگر دل شرط است **طریق حبس نفی و اثبات** که آنرا شغل نفی و
اثبات گویند طریقش اینست که هر دو چشم بسته و زبان بکام چسپانیده اول دم را از ناف
کشیده در دل قرار دهد باز همان طور کلمه لا اله از زانو چپ آغازیده بزانوئی راست آورده تمام
بکتف راست رسانیده ضرب الا الله بر دل زند همین طور اول روز یکدم سه یا پنج دم
مشغول شود بعد ازان هر روز درجه بدرجه یک یک زیاده کند و عدد وتر که الله وتر یحب الوتر
نگاه دارد تا در باطن حرارت پیدا آید و وسوسات اندرونی گداز و خطرات دفع گردد و خناس
بگریزد و حالات ظهور گیرند و چون کشش دم فوق المعتاد باشد خطره بندی و محویت دل
زود پدید آید و حرارت در تمام اندام سرایت کند و ذکر در همه اعضا جاری شود و آتش عشق
مشتعل شود بعونه تعالی اما کشش دم را و خطره بندی را خلو معده از طعام و شراب شرط است

ف ۔ بدانکه در حبس نفس فائده بسیار است ... همچنانکه ازو چاره نشود اما باید که خود را از حبس دور دارد و طاقت را بکار دارد بعونه تعالی مددگار وقت است زبان نرسد و ذکر بغیر جان و دل سرایت کند و حرارت ... ارشاد الطالبین

خصوصاً ... ند و ... ده و نیز در حبس دم عدم استعمال مبردات مثل آب و هوا سرد ضرورت
تا سرد شکم ... ر ... از طعام حار پرهیز و برابر است که حرارت طبعی باشد یا عارضی بیرا که
موجب ایجاد ... مرض میگردد و اعظم شرط آن است که درجه اوسط را نگاهدارد نه
چندان پر ... شکم ... و نه غایت گرسنگی که ضعف آرد **طریق دیگر حبس نفی و اثبات**
آنکه باید که در خلوت ... بنشیند و چشم بند نماید و از انگشت پای راست و انگشت که متصل با
رگ کیماس را محکم بگیرد و هر دو دست بر زانو نهد بعده دم را از زیر ناف قبض کرده بجانب دل آورده
بام الدماغ قرار دهد و حرف لا را از ناف با فکر و ملاحظه بحرکت لب و زبان از خیال کشیده و
بجانب سوح برده و حرف الٰه را بدماغ رسانیده از دماغ بیرون دهد و لفظ الا الله بر فضای
دل ضرب کند همین طور در یکدم پنج یا هفت بار گوید بعد از آن آهسته نفس براه روزن
بینی بگذارد و وقت گذاشتن محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم گوید و چشم را بکشاید و ملاحظه
لا معبود الا الله کند و وقت گرفتن دم چشم بپوشد و تصور لا موجود الا الله کند و دم باهستگی قبض
کند و باهستگی گذارد و همین طور ده نفس هر روز بعمل آرد و هر دم یوماً فیوماً یک یک بار زیاده کند
حتی که در یکدم تا یکصد و بیست و یک بار رساند آن زمان روزن دل بکشاید و از
نور مشاهده منور گردد بفضله تعالی **طریق شغل سه پایه دوره چشتیه** شغل سه پایه
نسبت کرد با الفاظ الله سمیع الله بصیر الله علیم ذکر کند این شغل را حضرت چشتیه
سه پایه میگویند و اکثر اهل الله درین عمل مشغول گشته اند طریقش آنکه جلسه مربع بنشیند و
فکر و تصور سلطانا محمودا و سلطانا نصیرا نگاهدارد و دم را حبس کرده از زیر ناف
بام الدماغ رساند چون دم بام الدماغ رسد الله سمیع گوید و بی یسمع تصور دارد و باز بر دل
الله بصیر گوید و بی یبصر تصور کند و باز بر ناف الله علیم گوید و بی ینطق تصور دارد و باز از زیر
بام الدماغ الله علیم و بر دل الله بصیر و بر ناف الله سمیع گوید این طریق عروج و نزول
کن مشغول شود چندانکه در یکدم یکصد و یکبار شغل سه پایه مذکور گوید مشاهده لایزال وی تمام

وشغل مذکور را در سلسلهٔ شطاریه به هشت رکنی نیز گویند از ان که تصور هشت چیز درین شغل
لابد باید هیبت برزخ وذات وصفات وشد ومد وتحت وفوق ٭ می باید طالبان اکثر نفس فی شوق
تفصیل احوالیکه درین شغل رو می نماید در قلم آوردن ادب نیست مگر سه حال درین شغل سه پایه فراقی است
یکی قرب نوافل دوم قرب فرائض سوم نه قرب نوافل نه قرب فرائض بلکه عین عین سالک معائنه کند
کر المعائنة رویة الله بلا حجاب یقین عین ذات وصفات ومست فائده باید دانست که قرب دو قسم
قرب نوافل قرب فرائض اما قرب نوافل این ست که صفات بشریه سالک از وی زائل شوند و
صفات حق تعالی بروی ظاهر آیند چنانچه زنده گرداند مرده را وبمیراند زنده را باذن الله تعالی
وبه بیند از جمیع بدن خود وبشنود مسموعات او به بیند مبصرات را از بعید وعلی هذا القیاس باقی
صفات سوا این وهمین معنی فنا صفات بنده است بصفات حق تعالی واین ثمره نوافل است
واما قرب فرائض پس آن عبارت ست از فنا عبد بالکلیه از شعور جمیع موجودات حتی که از نفس خود
نیز فانی شود بحیثیتی که باقی نمانده باشد در نظر سالک مگر وجود حق تعالی واین معنی فنا بنده است در ذات
او تعالی واین ثمرهٔ قرب فرائض ست **طریق شغل سلطانا نصیرا** از حضرات خواجه معین الدین
چشتی قدس سره منقول است که این شغل ثمرات بسیار دارد خصوصاً برای خطره بندی تاثیر عجیب
وغریب دارد طریقش آنکه وقت صبح با تمام رو بقبله دو زانو بنشیند ودل را بهیئت تمام جمع نموده نقطه
هر دو چشم خود یا یک چشم بند نموده بچشم دیگر سر بینی خود دارد یا آنکه یک نقطه بندد یا خطه نور تعیین
یا مثل نور چراغ یا نور ستاره درخشان کند دران چندان مشغول شود که مستغرق گردد
حال هر دو چشم در هم بکند و آب از وی جاری شود دیگر چند عرصه مزاولت
تر وارد و تمام چهره شاغل پیش نظر در آید چنانکه در آئینه می بیند شاغل
بی کیف ولطیف مشهود شود مذاق کیفیت حسب استعداد او حاصل **طریق شغل**
سلطانا محمودا باید دانست که چنان که در شغل سلطانا نصیرا سر بینی دارند درین شغل نظر
خود را میان فوق هر دو ابروی خود میدارند درین شغل شاغل در نظرش آید چون سر شود از شود کیفیت

عالم بالا اطلاع یابد **طریق شغل سلطان الاذکار** بدانکه سالک در حجرهٔ تنگ و تاریک که
که از شور و شغب دور باشد داخل شود و توبه و استغفار و اعوذ و بسم الله خواند این عبارت ۳ بار
بحضور قلب و تصور معنی تکرار نماید اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِیْ نُوْرًا وَاجْعَلْ لِیْ نُوْرًا وَاَعْظِمْ لِیْ نُوْرًا وَاجْعَلْنِیْ
نُوْرًا بعد از ان نشسته یا ایستاده یا غلطان بهر صورت که باشد بدن خود را بی اختیار و بیک گذارد و
مثل مرده انگارد و از سر تا قدم بهر بن موی وجود خود بجمیع همت متوجه شود و وقتیکه دم بالا کشد
اسم ذات یعنی الله و چون بیرون دهد هو تصور کند یعنی بداند که در آمد و رفت نفس از هر بن موی
الله هو جاریست و دران شغل چندان مستغرق شود که شعور از خود نماند و بلاحظه معنی هو الحی القیوم
کند بعونه تعالی در چند عرصه ذکر الله از هر بن موی جاری شود و مسموع گردد و منشعر انوار و تجلیات شود لیکن
مشغول بودن شرط است **طریق دیگر سلطان الاذکار** باید که حواس خمسه را از پنبه یا انگشتان
بند کرده دم را از زیر ناف کشیده بام الدماغ حبس کند و از آنجا بدل مدور برد و یا ذکر قلبی اسم ذات از
قلب صنوبری در ضمن استماع آواز احدیت در تصور نقطهٔ درخشنده اندرون دل بود که محاذی ام الدماغ
است که آن را لطیفه اخفی هم می گویند اشتغال دارد تا آنکه این نقطه پهنا ور گردد بحدیکه تمام جسدش منور
گردد بعده همه آفاق بلکه فرش تا عرش نور محض شود و دران نور صور پاکیزه از عالم ملائکه و حق پدید آید
چون این شغل بکمال خود رسد حقیقت سالک که متصرف در تمام افراد عالم است مشهود گردد و درین مقام
سالک را باید که صفات خود را صفات حق داند اَللّٰهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ مَنْ یَّشَآءُ **طریق شغل سرمدی**
که آن را نخدو سلطان الاذکار میگویند بطریق معهود چشم و گوش را از انامل بند نماید
و حواس را جمع نموده تصور نماید که در دماغ آوازی مثل آواز افتادن آب از بالا بهم مسموع میگردد
بهمت تمام متوجه باستماع آن آواز باشد چنانکه گفت **بیت** در راه عشق وسوسهٔ اهرمن بسی است
هشدار گوش دل به پیام سروش دار و یک لحظه از و غافل نشود رفته رفته آن آواز قوت گیرد
تا آنکه بی بند کردن گوش هم غایب نشود و شور عالم او را مزاحمت نرساند بلکه آواز سرمدی
بر همه آوازها غالب باشد و درین مشغولی ذوق و شوق فرو گیرد که تحریر نیاید و چون ذکر در تمام

فائده
عمل درین ایت کردن ... فوق ... و بعضی ... و مشغول شوند ۱۲

سرایت کند تمام اندام مملو باوازے باشد کہ صدا ایش مانند آواز در گنبد پدید می آید و این آواز را
راصوت حسن ہموس می نامند چنانکہ فرمودہ اند وَخَشَعَتِ الْاَصْوَاتُ لِلرَّحْمٰنِ فَلَا تَسْمَعُ اِلَّا هَمْسًا
و گویند کہ ہمین آواز بود کہ موسیٰ علیہ السلام از شجر بتمامی بدن خود شنیدہ بودند و دلیل
ظہور وحی بران علیہ السلام بود و اولیاء نیز باین آواز بالہام مشرف میشوند و عارفان ازین
آواز حق تعالیٰ را یافتہ اند و بمداومت ذکر روز بروز صدا از ذکر غالب میشود گاہ گاہ مثل سلسلہ
جرس می یابند چنانچہ حافظ شیرازی بسوی ایش بشارت فرمودہ اند بیت کس ندانست
کہ منزلگہ آن یار کجا ہست ۞ این قدر ہست کہ بانگ جرسی می آید ۞ و گاہ گاہ بانواع دیگر
می آید و چون غلبہ ی بکمال رسد سلطان ذکر گردد و آواز رعد و صاعقہ ظاہر شود و در تمام
اندام لرزہ پیدا شود و محویت و بیخودی ظہور گیرد و گاہ گاہ انوار نمودار شوند مثل برق و ستارہ
و ماہ و آفتاب وغیرہ اما سالک را باید کہ ملتفت باین انوار نشود زیرا کہ مقصود اعلیٰ
نور ذات ہست کہ بی جہت و بی کیفیت است

طریق شغل بساط

باید دانست کہ در ام الدماغ نقطہ ایست درخشان مثل آفتاب و آنرا دل مدور گویند و
صوفیہ اخفی نیز می نامند و گویند کہ شغل بلا واسطہ از سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم بحضرت خواجہ
معین الدین قدس سرہ رسیدہ بود و حضرت ایشان را ببرکت این شغل معراج معنوی حاصل
شدہ بود و از ہمین جاست العلم نقطۃ طریقش آنکہ چشم را بستہ و زبان بکام چسپانیدہ دم را
بام الدماغ حبس کند و آنجا گردہ ہو ہو بصورت آفتاب درخشان برنگ سرخی سپیدی
و سرخی مائل مثل نقطہ چشم تصور نماید و ہم تصور کند کہ گردہ مذکور منبسط بودہ ہمہ اعضا را
محیط شدہ است و گویا بدن سالک را محو ساختہ وجود آن گردہ ہو کہ عین ذات بی جہت و
بی کیفیت است بجایش قائم گشتہ مصرع رفت او ز میان ہمین خدا ماند خدا ۞ ہمین صرہ

[illegible]
گذشت از کتاب ... حضرت قطب العالم عبد القدوس گنگوہی قدس سرہ در مکتوبات خود می نویسند کہ این سلطان الاذکار حضرت جنید بغدادی قدس سرہ در دو سال حاصل شدہ بود اگر ارادی مدت کمی حاصل شود ... کمال ... اگر فضل الٰہی ... حاصل این ذکر ... ذلک فضل اللہ ... بعد ...

فنا را مسمّی بروبیت و تجلی ذاتی و لاهوت محمدی گفته اند درین شغل اگر نور زرد و نیز در نظر آید نور نفس و ناسوت است و اگر نور سرخ رخ نماید نور ملکوت و اگر نور سبز نماید نور جبروت است و اگر نور سیاه صرف سیاه ست نور لاهوت است ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ

فصل سویم در بیان مراقبات و انوار که در حالت ذکر و مراقبه پیدا میشود طریق مراقبه

بدانکه چون طالب از انوار ذکر جهریه و خفیه منور گردد و ذکر در رگ و پوست سرایت کند و جمعیت و محویت رو دهد مراقبات بتلقین فرماید و مراقبات بر اقسام اند هر آنچه طالب را فائده بخشد و بمنزل مقصود رساند بعمل آرد درینجا چند مراقبه بیان کرده می آید **طریق مراقبه** باید که بجای صلوٰة سر را بزانو نهاده و قلب را از جمیع ماسوا الله نگاهداشته بحضوریت حق سبحانه تعالی حاضر دارد و اوّل اعوذ و بسم الله خوانده سه بار اَللّٰهُ حَاضِرِيْ اَللّٰهُ نَاظِرِيْ اَللّٰهُ مَعِيْ بزبان تکرار نموده بعده بسیر مراقبه برده بدل معنی آن ملاحظه کند و تصور نماید یعنی بداند که الله سبحانه تعالی حاضر و ناظر و با من است و درین دانست چنان حوض نماید و مستغرق گردد که شعور از غیر حق بکلی برود تا از خود هم خبر نماند اگر بطرفة العین این علم برود مراقبه نباشد در ابتدا حال بتکلف مراقبه شود رفته رفته بجایی رسد که باز داشتن از آن ممکن نباشد اما برین مرتبه بتدریج میسر ساند باید که تنگ نشده ترک ندهد **مراقبه** دیگر بدانکه مرض دل سه چیز است تا بدان سبب بغیر حق مشغول است یکی حدیث النفس که مدام بقصد و اختیار خود در دل حدیث میکند خواه در ملا خواه خلا دویم خطره که آن بغیر قصد می آید و می رود سویم نظر بغیر یعنی علم با شیای متکثره و اصل علاج آن مرض شغل باطن است و آن بر انواع است باید که اسم ذات در مقام حدیث نفس و اسمای صفات امهات در مقام خطره بنشاند و نظر دل بر جمال مرشد که خاص مظهر او ست دارد **مراقبه رویت** اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ يَرٰى با ملاحظه معنی صورت رویت حق تعالی خود را در ملاحظه دارد و بران مواظبت نماید تا وجدان صورت ملکه گردد **مراقبه معیت** وَهُوَ مَعَكُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ با ملاحظه معنی تصور نماید که او تعالی با من است بهمه حال و بهر جا در خلا و ملا در ان مستغرق شود **مراقبه قربیت** نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ

له مراقبه آنرا گویند که نگاهدارد و چشم سر را و دل بسوی [illegible] مطلوب حقیقی پس مراقبه عام نگاهداشتن [illegible] و مراقبه خواص آنست که مدام حضوریت دل را بحضوریت حق تعالی نگاهدارد [illegible]

[illegible]

باملاحظهٔ معنی تصور نماید که او سبحانه قریب است از من بمن و دران محو شود مراقبهٔ وحدت
و همه اوست هُوَ الْاَوَّلُ هُوَ الْاٰخِرُ هُوَ الظَّاهِرُ هُوَ الْبَاطِنُ بر زبان گفته با ملاحظهٔ معنی
تصور کند که هیچ نیست مگر اوست و دران مستغرق شود مراقبهٔ فنا کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ
وَّيَبْقٰى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ با ملاحظهٔ معنی صورت تقیینی فنا جمله موجودات
و بقای آن ذات بی کیف تصور نماید و بچشم دل آن را ببیند و دران محو شود تا که این معنی بوجه
احسن جلوه گر گردد و فنای وجود سالک و اضمحلال عقل و علم رو نماید و دیگر مراقبات بسیار اند
مثل اَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ ایضا كَانَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ رَقِيْبًا ایضا وَهُوَ بِكُلِّ
شَيْءٍ مُّحِيْطٌ ایضا وَفِیْ اَنْفُسِكُمْ اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ ایضا هُوَ الْحَيُّ
الْقَيُّوْمُ ایضا مراقبهٔ آیات و مراقبهٔ جمیع اسمای حسنی وغیره حاصل آنکه هر کلمه و
آیت کلام ربانی که دلالت بر توحید کند در تصور معنی آن چنان خوض کند و غرق شود که بجز ملاحظهٔ
آن هیچ نماند و دران مستغرق گردد همین مراقبه است مراقبهٔ دیگر بعضی چشم کشاده نظر سوی
بالا یا مقابلهٔ خود در هوا اندازند و دران کوشند که پلک نزنند و ازین شغل انوار پدید می آیند
و آتش از پلک بخیزد و جمله اندام را بیگیرد و عشق پیدا می آید و این را مراقبهٔ هوا می نامند درین
مراقبه بعضی اولیاء چشم در هوا انداخته سالها در عالم تحیر مانده اند مراقبهٔ دیگر در حجرهٔ تنگ و تاریک
چشم کشاده بر هوا در یک جا دارد انوار قدس بتابد و بحق برسد مراقبهٔ بعضی صرف خاموش
باشند و فکر کنند که من نیم مگر اوست اگر درین معنی خوض کامل نماید بحکم آیه جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ انا و انت از دل برآید و این اقرب است مراقبهٔ بعضی آن ذات را محض دریای آب صاف
و روشن ملاحظه نمایند و وجود خود را قطرهٔ آن دریا و در آن مستغرق شوند مراقبهٔ بعضی آن نور
مطلق را دریای نور غیر متناهی تعبیر نمایند و خود را قطرهٔ نور مستهلک در ان دریای نور مراقبه
بعضی آن را ظلمت محض قرار دهند و خود را ظل که در شب بیجور مستهلک در ان بود دانند
و امثال آنها این همه تمثیلات و تصورات برای آن است که معقول باحساس عقول

عقول ضعیفه آید و آن راه بمقصود برد و الاذات مطلق بی کیف و بیچون و بیچگون و بی شبه
و بی نمون پاک و منزه است ازین تصورات و تمثیلات و ادراکات تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا و مقصود و مطلوب از همه حیلها افنا هستی موهوم است که بر دیده
دل سالک حجاب از مشاهده وجود مطلق که حقیقت اوست گشته است چون بغلبه حال و
استغراق افنا خویش حاصل آید هر قدر که از خود رفت باحق پیوست پس حاصل آنکه
سالک را باید که هستی و افعال و صفات حق ببیند و دران مستغرق شود تا حقیقت او
برو منکشف گردد و ره بمنزل مقصود برد فائده از اذکار جهریه و خفیه و سریه که بقلم آمد
چون بفضل الهی مرید ترقی کند و بکمال رسد مرتبه ذکر معنوی و حقیقی که آن را ذکر روحی
و سری و ذکر مشاهده و معاینه نامند ظهور کند و جمال مذکور روی نماید درین مقام
سالک از غلبه نور عظمت الهی بیهوش شود چون بهوش آید خود را عاجز و حقیر بیند و
طالب ترقی شود بعد ازان نور جمالی ظهور کند بغلبه آن نور حواس خمسه سالک
معطل گردند و آن نور را بغلبه دیده معنوی از دیده صوری مشاهده کند اگر آن
نور تجلی بر دل سالک قرار گیرد اراده و فعل سالک موافق اراده و فعل حق گردد بحکم
هرچه بیند از حق بیند و هرچه بشنود از و بشنود و هرچه داند از حق داند و هستی حق را
در جمیع اشیاء یابد و بسوی او شتابد این مرتبه قرب نوافل و مقام مشاهده است
و این را حدی نیست درین مرتبه اول نظر معرفت سالک از صنع بصانع رود
چون سالک باین مرتبه رسد بعد از کمال این مرتبه او را سالک مجذوب میگویند
و او مصداق این حال میگردد بی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یبطش
و بی یمشی و بی یعقل ما رایت شیئا الا و رایت الله فیه بیت
علم حق در علم صوفی گم شود ٭ این سخن کی باور مردم شود ٭ درین مرتبه بر دل
سالک گاه گاه انوار آن تجلی مثل اجسام ظهور میکند و آن را نور حق داند اگر تجلی جالی

سالک قرار یابد و قیام نماید درین مرتبه دوم نظر معرفت سالک از صانع بصنع آید و تجلی ذاتی بردل سالک وارد شود که دران تجلی آن نور را بی مانند و بی مثال بیند و هستی حق داند و حق را بی حجاب اشیاء مشاهده نماید و هر فعلی و صفتی که از وی یا از موجودات دیگر بظهور آید بیقین داند و ملاحظه نماید که این افعال و صفات حق افعال و صفات او سبحانه اند از عالم ظاهر می آیند این مقام قرب فرائض هست چون باین مرتبه رسد بعد از کمال این مرتبه او را مجذوب سالک می گویند که صفات و هستی ذات حق را در همه اشیاء جلوه گر می بیند مَا رَأَیْتُ شَیْئًا اِلَّا وَ رَأَیْتُ اللّٰهَ فِیْهِ و این مشاهده را نهایتی و پایانی نیست اگر ازین مرتبه ترقی در ترقی کند و از فضل الٰهی تجلی ذاتی با جمیع صفات وارد گردد سالک دران تجلی ذات جمع مستغرق شود و درین مرتبه سوم همه صانع بود و هیچ صنع نماند اینجا ظهور اَلَا اِنَّهٗ بِکُلِّ شَیْءٍ مُّحِیْطٌ پیش آید و سر مَنْ عَرَفَ نَفْسَهٗ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهٗ بکشاید و جز هستی حق در و هیچ نماند پس سالک فنا پذیرد کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهٗ ظهور گیرد و حق باقی ماند همیشه لآن کما کان درینجا معائنه نماید که بچشم روح که نور ذاتی حق ست او را بی جهت بیند چنانکه رَاَیْتُ رَبِّیْ بِرَبِّیْ شاهد این معنی هست که سالک ذات را بنور ذات او تعالی معائنه کند و خود را در میان نیابد این را فنا گویند

بیان مراتب فنا

بدانکه فنا را درجات اند و در هر درجه او را احدی ست چنانکه ذکر را پنج درجه اند ذکر جسم ذکر نفس ذکر دل ذکر روح ذکر سر که ذکر آنها بالا گذشت فنا را نیز پنج درجه اند اول در مرتبه غلبه ذکر زبانی که آن را ذکر جسمی گویند فناء صفات ذمیمه که صفات نفس اماره ست و صفات حمیده که اوامر شرع شریف اند میشود دوم در مرتبه غلبه ذکر فکری که ذکر نفس است فناء خواهشات نفسانی که صفات نفس لوامه ست و نزول خواهش ربانی می شود تا بر احکام طریقت استحکام یابد و طریق مکاشفه و الهام که مقام نفس ملهمه است منکشف گردد سوم در مرتبه غلبه ذکر قلبی که آنرا مراقبه می گویند فناء افعال و اوصاف موجودات و افعال

واوصاف موجود مطلق میشود تا در حقیقت هرشئی اثر و افعال حق ملاحظه نماید و طمینان قلبی که مقام نفس مطمئنه است حاصل آید چهارم در مرتبه غلبه ذکر روح که آن را استشاهده گویند فنا کثرت در وحدت حق میگردد تا بحدیکه در مشاهده او بجز ذات بحت حق هیچ نباشد این مرتبه مشاهده است پنجم در مرتبه غلبه ذکر سری که آن را لذت اذکار و نفور از خلق و معائنه میگویند فنا ذات خود سالک در ذات مطلق گردد این معائنه است واین را فنا سالک میگویند که خود را هیچ وجه در خود نیابد بعد از ان چون یافت فنائیت هم نماند فنا الفنا گردد درین مرتبه باقی نماند علم نه ذات سالک را حق و نه حقیقت لِی مَعَ اللهِ وَقتٌ خبر ازین مقام دهد و مَن رَآنِی فَقَد رَأَی الحَق ازینجا رو نماید بیت

تو درین گم شو که توحید این بود * گم شدن گم کن که تفرید این بود

درین مرتبه سیر الی الله که مقصود سالک هست و سیر فی الله که تصور سالک هست تمام نموده مطلب اصلی وصول یافته جمیع موجودات را از ظهور خود بداند یعنی هستی سالک بالکلیه نماند اینجا حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی میفرمایند که تا غائب بودم او را می جستم و خود را می یافتم اکنون سی سال است که خود را می جویم و او را می یابم اگر تجلی این مرتبه در تمام عمر یک بار بر دل سالک وارد شود او را ولی میگویند اما این مرتبه گاه گاه رو نماید بعضی را در هفته یک ساعت یا دو ساعت مانند یک مرتبه دو مرتبه وارد میشود و یا هر روز یک مرتبه دو مرتبه تا یک ساعت و یا دو ساعت یا سه ساعت این فنائیت باقی ماند یا دو سه روز یا زیاده کم و این متعلق باحوال عارفان است و هر یک را درینجا فهم و ادراک گذر نیست ذٰلِكَ فَضلُ اللهِ یُؤتِیهِ مَن یَشَاءُ پس هرگاه که او تعالی خواهد که سالک را ازین فنا بقا دهد بنور ذاتی خود او را باقی گرداند این مرتبه را جمع الجمع میگویند که محل حیرت کبری هست و این را مقام آخر گفته اند فائده بقا باالله رجوع الی البدایت یعنی در بدایت که در مرتبه تفرقه و ادراک من حیث تعینات است نظر مبتدی بر غیر ظاهر بر مظاهر می افتد و این مقام موجب غفلت تمام هست و بعد از فنا و بیخودی خود و بر آمدن از قیود و تعینات و تشخصات رجوع بار باعتبار تعینات میکنند

یعنی فنای مقام خضر منتهی فناست

درین وقت نظر اول بر ظاهر که ذات مطلق است می افتد بعد ازان بنور آن ذات مظاهر تعینات و تشخصات را می بیند اگرچه هر دو مرتبه باعتبار تعینات با یکدیگر شریک اند الفرق ظاهرست که بیان کرده شد پس عارف هستی حق را در جمیع احوال و اوقات معاینه کند هیچ شی او را حجاب نشود از رویت حق و رویت حق مانع نگردد از رویت اشیاء زیرا که عارف بحقیقت انسانی خود که الوهیت ست رسیده ست چنانکه الوهیت را وجوب و امکان مساوی همچنان عارف کامل را حق از خلق و خلق از حق حجاب نشود وَمَا رَأَيْتُ شَيْئًا اِلَّا وَ رَأَيْتُ اللّٰهَ مَعَهٗ و خلق را معدوم محض بیند و حق را موجود مطلق و از علم حق خود را باید که مطلق بقید آمده ست و از تقییدات خود را عبد شناخته لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ گویند درین مرتبه که مرتبه عبدیت ست خلیفه حق بوده بندگان حق را بحق میرساند ظاهر عبد باطن حق بود اینمقام را برزخ البرازخ می گویند وجوب امکان درو باعتدال اند یکی بر دیگرے غالب نشود مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ و این حفظ مراتب مقام اهل تمکین و تلوین ست درین مرتبه عارف متصرف عالم گردد سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ظهور پذیرد و صاحب اختیار باشد هر تجلی حق را که خواهد بر خود ظاهر سازد و بهر صفتے که خواهد متصف بوده اثر آن صفات بظهور آرد درین مقام حال تابع سالک گردد زیرا که او متصف بصفات حق و متخلق باخلاق الله گردیده و حال اَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهٗ ظَاهِرَةً وَّبَاطِنَةً دیده و نور علی نور شده و این را حدی و نهایتی و پایانی نیست بیت

هیچ کس این درد را درمان نیافت	هیچ کس این راه را پایان نیافت
ای برادر بے نهایت درگهیست	هرچه بروی میرسی بروی مایست

فائده پس طالب صادق را باید که شب و روز در ذکر زبانی و دلی جهرًا و خفیةً خلوتًا و جلوةً چنان مشغول و مستغرق گردد که خود را و ذکر خود را فراموش سازد و محو گردد انشاء الله بعونه تعالی چندان انوار و اسرار الٰهی بر دل او جلوه گر شوند که در بیان نیایند و در اشراق آن انوار لذت جمال الله گو و تجلی حق بحصول انجامد

وبمقصود رسد فائده مگر درین جا هوشیار و مراقب باید بود چنان نشود که بنور غیر مقصود مائل شود و لذت گیرد و در خسارت افتد و از غیرت معشوقیت سوخته گردد اگرچه جلالی و جمالی همه انوار حق اند غیری را گنجایش نیست امّا فرق مقام و حفظ مراتب واجب است و در محموده و مذمومه فرق ضرور و مناسب است والاخوف کفر و زندقه است نعوذ بالله منها ههنا علامت و آثار انوار محموده و غیر محموده باید دانست

بیان کیفیت انوار و آثار محموده و غیر محموده

بدانکه چون قلب سالک بذکر حق جاری گردد و ذکر در جوارح او سرایت کند و از ملوثات و کدورات ماسوا پاک و مصفا و منقا گردد و نسبتی و ربطی به روحانیت حاصل آید ورود انوار شروع میشود گاه در خود یابد گاه در خارج از خود اما نوریکه در دل خود یابد یا در سینه یا در سر یا در دست راست یا در دست چپ یابد و گاه در تمام بدن این همه انوار محموده اند اما اگر در خارج از خود گاه از یمین گاه از جانب سر گاه از پیش پیدا شود این همه بهتر است مگر التفات را نشاید بدانکه اگر نور متصل کتف راست بهر رنگی که باشد ظاهر شود نور ملائک است و اگر نور سفید خالص است از کرام کاتبین است و اگر مردم سبز پوش و خوشتر و یا بصورت دیگر پاکیزه ظاهر شوند ملائکه اند که برای حفاظت تو حاضر اند و اگر نور غیر متصل از کتف راست یا برابر چشم راست پیدا شود آن نور مرشد است که رفیق راه است و اگر نور از پیش ظاهر شود نور محمدیست که هادی راه مستقیم است صلی الله علیه وسلم و اگر نور متصل از کتف چپ پیدا شود آن نور ملائک کاتب سیئه است و اگر نوری بلا اتصال از کتف چپ ظاهر شود بهر رنگی که باشد آن نور ابلیس است و نور دنیا هم میگویند علی هذا القیاس اگر صورت یا آواز و غیره از چپ یا از پس باشد تلبیس ابلیس است بلاحول دفع کند و معوذتین خوانده بدو التفات نکند و اگر نور از بالا یا از پس ظاهر شود نور ملائک است که محافظ تو اند و اگر نور بلاجهت ظاهر شود و در خاطر وحشت آید و بعد از رفتن او ترجیح حضور در باطن پیدا نشود آن نور تلبیس ابلیس است لاحول باید خواند و اگر بلاجهت ظاهر شود و بعد از رفتن او

حضور و لذت در باطن خود یابد و اشتیاق و طلب غالب و زیاده گردد آن نور مطلوب ست
رزقنا الله و ایاکم و اگر نور از بالا از ناف پیدا شود و رنگ آتش دود دارد آن نور خناس ست
وسواس فی قلب ابلیس ست اعوذ باید خواند و اگر نور از درون سینه یا بالای دل باید آن نور صفای
دل ست و اگر نور از دل سرخ یا سفید زردی آمیز پیدا شود نور دل است و اگر خالص
سفید ست آن نور روح ست که در دل طالب تجلی کرده هستی خود را نموده و اگر نور از جانب
سر ست آن نیز نور روح ست و نوریکه بصورت آفتاب باشد آن نور هم در روح است و بعضی
آن نور ذات گفته اما اگر از بالا است ذات است و اگر مقابل ست نور روح ست و اگر بصورت
قمر پیدا شود نور دل و نزد بعضی اگر مقابل ست نور محمدیست صلی الله علیه وسلم و نوریکه از جانب
سلطانا محمودا و سلطانا نصیرا پیدا شود آن هم نور ذات ست اما طالب را باید که بهیچ این
انوار بجست نور مطلوب مشغول نشود و انشراح و لذت نگیرد بلکه در نور الهی هم ترقی جوید که
تجلیات الهی را انتهائی نیست و اگر تاریکی مثل سیاهی کاجل و گرد آن خط نورانی خفیف
تنک مدور پیدا شود آن نور نفی ست اگر بسوی او متوجه شود البته نفی حاصل آید آن مطلوب
است که از کدورت ماسوا مصفا گردد و در سیر تجلی آثاری و افعالی و صفاتی که انوار آنها
سفید و سبز و سرخ ست محویت و فنا مطلق رونماید چون باز بخویش آید درد و شوق و بیقراری
عشق در ترقی باشد و از سیر تجلی عروج نموده با قسام دیگر تجلیات بیاید و این کیفیت و حال
دستقال نمی آید بر هر که گذرد داند بعد از کمال سیر عروجی تجلی ذاتی بر دل عارف جلوه فرماید
و آن نور تجلی ذاتی برنگ سیاهی مثل سیاهی چشم است و در آن فنا الفنا عارف ست
بدانکه در ابتدای این تجلیات انوار عالم ناسوتی بمناسبت اوصاف زنگار زنگ بر دل سالک
ظهور گیرد و سالک نیز مثل آن انوار نور مجسم بوده در آن انوار سیر نماید پس سالک را باید که از
آنها لذت نگیرد و در آن مشغول نشود و آن را صنعت حق دانسته و بر آن تیغ لا کشیده بشوق
تمام متوجه بسوی صانع که مقصود و مطلوب است گردد از امداد الهی بتوجه مرشد سالک

باسمان رسد و در آنجا عجائب و غرائب سماویه ملاحظه نماید و بارواح انبیاء و اولیاء و فرشتها ملاقات نماید و ملائکت با اقسام اجسام یابد و همراه ملائکت ظاهر بر آسمان عروج کرده عجائبات آنها معائنه نماید پس مرید را باید که در سیر آنهم متوجه نشود و بادرد و بیقراری عشق ترقی خواهد بامداد الهی از توجه مرشد بر عرش و کرسی برسد کرسی را پر از نور عرش و عرش را مثل خورشید درخشان یابد از نظارهٔ عجائبات آنجا چشم را منور سازد پس سالک را باید که در تماشا آن نیز لذت نگیرد و همه را در تحت لا کشد و با شوق و درد عشق طالب ترقی گردد و دران مرتبه نفس مرید صفت عنصریه را گذاشته صفت اطلاق پیدا کند مگر تاهم بران مطمئن نباید بود که هنوز خطره راه در پیش است و از ملاحظهٔ گوناگون اوصاف حق آتش عشق او سبحانه تعالی در دل مرید غلبه کند و عقل و هوش او را سوخته گرداند چون بخود آید بغلبهٔ شوق و اشتیاق باضطراب کلمات بیباکانه عاشقانه بر دل راند و نداند که چه میگویم در آنحال از غلبهٔ عشق از جمیع تعلقات ما سوا الله مجرد گردد و طلب و اشتیاق و بیقراری رو بترقی آرد اگر امداد الهی شامل حال است مرید ازین تجلیات جهتی و کیفیتی عروج کرده تجلی حقیقی بی کیف و کم یابد و دران محو و مستغرق گردد و از خود و ما سوا بیخبر شود و بجز حق نه بیند و بیقین داند که حق است چون باز بخویش آید از فنا خود زیاده تر در اشتیاق وصال محبوب حقیقی در خود یابد و در سکر و نشهٔ آن حق را در تقیه خود یافته کلمات مستانه بر زبان آورده نداند که چه میگویم و این تجلیات افعالی و صفاتی بودند بعد ازان از امداد الهی بتوجه مرشد با وجود درد و بیقراری عشق مرید بوی تجلی ذاتی مطلوب حقیقی جلوه فرماید درین مقام مرید [illegible] از هستی خود رود که علم فنائیت هم نماند و فناء الفنا پیش آید بعد ازین فنائیت بقائیت حقیقی مرید را حاصل آید و حفظ مراتب و دید و صلاة حق یابد چنانکه مذکور شد

باب دوم در بیان اذکار و اشغال حضرت عالیه قادریه جیلانیه رحمة الله تعالی علیهم اجمعین فصل اول در بیان ذکر

بدانکه درین خاندان عالیه طالب را اول کلمهٔ طیبه بزبانی بجهر متوسط ارشاد فرمایند باین طریق که کلمه لا اله را باید و شد از اندرون خود کشیده ضرب الا الله بر دل ضرب کند باین طور روز و شب در خلوت

ورزش نماید هر قدر که تواند تکرار نماید و در آخر صد بار محمد رسول الله یک بار بگوید و بهتر است
که یک هزار و یک صد و یازده بار در یک جلسه بگوید چون برین مزاولت نماید بعد چند ایام آن
که لذت ذکر و محویت و بیخودیست ظاهر شود بعد ازان طریق ذکر و اثبات تلقین نمایند بایں طریق
که در خلوت رو بقبله بادب تمام دو زانو بنشیند و هر دو چشم به بندد و لا نفی را از زیر ناف بقوت
و شدت بیرون آرد و دراز کشیدن تا بکتف راست رسانیده لفظ اله را از ام الدماغ بیرون
و بعد الا الله را بقوت بر فضاء دل ضرب تند و از لا اله نفی معبودیت و مقصودیت و موجودیت
غیر الله ملاحظه نماید تا وجود غیر از بصیرت او منفی گردد و از کلمه الا الله اثبات وجود مطلق او تعالی نماید

طریق حبس نفی و اثبات بدانکه نفس را از زیر ناف حبس کند و حرف لا را بملاحظه نفی
ماسوا از ناف بخیال برآورده برابر پستان راست برده لفظ اله را از دماغ بیرون بعد الا الله
بر دل ضرب نماید و وقت گذاشتن نفس محمد رسول الله بآهستگی و نرمی بگوید و بسینه اشاره
کند روز اول سه بار بعد یک یک بار تدریج زیاده کند تا دو صد و زیاده ازین برساند فائده
حبس سابق بیان کرده شد **طریق پاس انفاس** بدانکه وقت برآمدن نفس لا اله
وقت فرو رفتن الا الله از دل بگوید **طریق اسم ذات با ضربات** بعده اسم ذات بضربات
ارشاد نمایند طریقش آنکه در یک ضربی لفظ مبارک الله را با شد و مد جهر بقوت تمام بر دل
ضرب زند بعده توقف کند تا دم قرار گیرد و باز همان طور ضرب زند همچنین معمول دارد و ورزش
نماید و در دو ضربی اسم ذات موصوف یک بار بر زانوی راست دیگر بر دل بزند و در سه ضربی همان
اسم را یک ضرب بر زانوی راست و دیگر بر زانوی چپ سوم بر دل بشدت و جهر بزند و در چهار
ضربی ضرب اول بر زانوی راست دوم چپ سوم در پیش خود و چهارم بر دل بزند لیکن در یک
ضربی و دو ضربی دو زانو و در سه ضربی و چهار ضربی جلسه مربع بنشیند

فصل دوم در بیان اشتغال قادریه - طریق شغل اسم ذات خفیه

بعده ذکر اسم ذات خفیه فرمایند طریقش آنکه زبان را بکام چسپاند و بدل هر قدر که تواند بگوید

شب و روز ہمین تصور باشند تا پختہ شود و بی تکلف جاری گردد و اگر پاس انفاس بذکر اسم ذات
نماید بطریق تفتیش آنکہ اسم ذات را بالا از ناف تصور نمودہ لفظ ہو را بخیال دراز کردہ از افلاک بگذراند
ہمین طور بہر دم اشتغال نماید و طریق ذکر ارہ کہ شغل مخصوص این خاندان ہست بالا ذکر یافتہ
شغل سہ برزخ اکبر و این چند نوع ہست اول آنکہ حبس دم کردہ نظر درمیان دو ابرو دارد
نوع دوم نظر درمیان ہوا دارد نوع سوم چشم راست کشادہ و چشم چپ بند کردہ و بدیدہ
راست ببینی ملاحظہ نور بی کیف وجود مطلق کہ منزہ است از تقییدات نماید تا ظاہر گردد و فنای
حقیقی حاصل آید امّا بشرطیکہ ہر نوع کہ عمل نماید پاک شوند و یقین آن کند کہ ہر چہ می بینم
و می یابم مقصود من ہست انشاء اللہ بمقصود خواہد رسید **شغل اسم ذات طریق**
شغل اسم ذات آنکہ در پارچہ کاغذ شکل قلب صنوبری برنگ سرخ یا نیلگون کشیدہ
و دران لفظ اللہ را بآب طلا یا نقرہ بنویسد و پیوستہ نظر بران دارند تا آنکہ نقش این اسم
در دل پیدا آید یا صورت وہمی را بصفحہ دل بنویسد و مدام متوجہ بآن باشند تا عجیب اثر حواس
پیدا آید **طریق شغل دورہ قادریہ** آنکہ رو بقبلہ با ادب دو زانو نشستہ ہر دو چشم بند نمودہ و
زبان را بکام چسپانیدہ بحضور قلب تصور نماید یعنی بزبان دل اللہ سمیع بملاحظہ نور خط نورانی
از ناف برآوردہ تا بوسط سینہ کہ مقام لطیفہ سر است رساند و از سینہ اللہ بصیر را برآوردہ
تا بدماغ رساند و از ام الدماغ اللہ علیم برآوردہ تا بعرش رساند باز اللہ علیم از عرش تا
بدماغ و اللہ بصیر از دماغ تا بسینہ و اللہ سمیع از سینہ تا بناف آرد این جملہ یک دورہ گردید بعدہ
باز از ناف شروع کند و ہمچنین بطور مذکور بطریق عروج و نزول کردہ باشد بعضی بزرگان
ہمراہ این کلمات مذکورہ اللہ قدیر زیادہ کنند برین تقدیر اللہ قدیر را تا آسمان چہارم برند و اللہ علیم
را تا بعرش رسانند و دران جا چندی قرار کنند ثمرات و کیفیات این شغل بقلم نمی آید
ہر کہ کند داند بعد از حصول ثمرات ذکر و شغل مراقبہ تلقین فرمایند

فصل سوم در مراقبات قادریہ

مراقبه مشتق از رقیب است رقیب نگاهبان را گویند پس دل را از یاد ماسوا و خیال غیر حق
نگاه دارد طریقش آنکه هر آیت و کلمه که مراقبه آن منظور باشد آن آیت و کلمه را تلفظ نموده با
تمام دو زانو بذلت و حقارت خود رو بقبله بنشیند و دل را از ماسوا خالی نموده در تصور معنی
آن خوب خوض نماید چندانکه دران مستغرق گردد و اصل در مراقبه حدیث شریف سرور عالم صلی الله
علیه وسلم است یعنی اَلْاِحْسَانُ اَنْ تَعْبُدَ اللّٰهَ کَاَنَّکَ تَرَاهُ فَاِنْ لَّمْ تَکُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهٗ یَرَاکَ و از آیات
کلام الله شریف گویا که سر همه مراقبات است کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَّیَبْقٰی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَ
الْاِکْرَامِ طریقش آنکه ذات خود را مرده و پوسیده و خاکستر شده تصور نماید و داند که باد او را جا
بجا میبرد و داند و آسمان را شگافته و تمام عالم را برهم زده چنانکه روز قیامت فانی خواهد شد
ملاحظه نماید و ذات مطلق الله تقدس و تعالی را موجود و باقی داند درین شغل مشغول باشد
تا وقتیکه نتیجه او که محویت و بیخودی نسبت بوصول انجامد مراقبه دیگر اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
انوار الهی که در هر مکان و زمان موجود است چنانکه وجود هستی او که هر جا ثابت است ملاحظه نما
مستغرق گردد و همچنین مراقبه آیت اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِیْ تَفِرُّوْنَ مِنْهُ فَاِنَّهٗ مُلٰقِیْکُمْ و ایضاً
اَیْنَمَا تَکُوْنُوْا یُدْرِکْکُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ کُنْتُمْ فِیْ بُرُوْجٍ مُّشَیَّدَةٍ
و دیگر کلمات مراقبه که سابق مذکور شده از انجا گیرند پس هرگاه که ثمرات این مراقبات مترتب
شوند و کیفیات و انوار آنها مشهود گردد مراقبه توحید ارشاد فرمایند مراقبه توحید و آن سه
انواع است اول مراقبه توحید افعالی طریقش آنکه حرکات و سکنات تمام عالم را حرکات
و سکنات حق داند و فاعلان صوری را بمنزله آلات و حق را فاعل مطلق تصور نماید چون
بر وجه کمال برین حالت ملازمت کنند ثمرات عجیبه و اخلاق پسندیده پیدا آید و خوب و زشت
در نظر شان یکسان گردد نظم مردان قفس هوا شکستند - از نیک و بد زمانه رستند
در بحر فنا چو غوطه خوردند - جز حق همه را وداع کردند + دوم مراقبه توحید صفاتی است
و آن آنکه صفات خود و صفات موجودات را پرتو صفات حق داند

و دران مستغرق گردد ثمرات آن نیز دربیان نمی آید مجمل آنکه صاحب این مراقبه خود را مصدر
کثرت که در عالم هست می‌بیند و صورتش آنکه بدن خود را فراخ و پهنا می یابد باین مرتبه که از
فرش تا عرش تمام عالم را در گرفته است و همه عالم را در خود می بیند و درین حالت کیفیت عالم
برو منکشف گردد و آن کشف او مطابق واقع باشد لیکن درین توقف نکند و قصد ازان
بانوار کند که حجاب ذات است و گاه انوار رنگارنگ ظهور گیرند و آنهم حجاب ذات بحت اند ازان
هم ترقی جوید و حجاب های انوار سخت تر اند بدرگاه الهی بعجز و انکسار مستدعا نموده بنظر خیالے
ازان بگذرد و آخر این حجب جمالی است لطیف بی لون که آن را بنسبت بیرنگی تعبیر نمایند آنجا
بیرنگاهے توقف می شود و بعضی آن را مقصود اصلی دانسته دران مرتبه توقف میکنند و اگر امداد الهی
و جذبه غیبی شامل حال است تمام حجاب طی شوند و بمرتبه معرفت ذات بحت بیچون برسد و
درانجا حالات عجائب و غرائب پیش آیند و این را سیر فی الله می گویند و این را پایانی نیست و این
مقام را نهایی سلوک و معرفت فرموده اند و الله یؤتی من یشاء سوم مراقبه توحید ذاتی
که همه ذوات را حق داند و غیر او را موجود نداند محققان حال این مراقبه امنع فرموده اند که فهم آن
بدون وجدان راست نیاید بطریق اجمال دائما درین خیال باشد بعنایت الهی رفته رفته بروجه کمال کشف
خواهد شد و در ابتداء حال بتفتیش و تحقیقات مشغول نشود فائده باید که در مراقبه بغایت ملازمت
مشق نماید تا حاصل آید که دل ازان بتکلف باز توان داشت بلکه دل ازان باز داشتن ممکن
نباشد و ازان حالتی و حضوری و محویت و نفی خود و عالم و اثبات حق پیدا آید و اگر یک لحظه موقوف
شود خوف هلاکت او باشد طریق کشف ارواح و ملائکه و هر روحے که باشد پس
طالب را باید که طرف راست گوید سبوح و طرف چپ قدوس و طرف آسمان رب الملائکة و در دل
و الروح ضرب کند هزار بار بگوید و توجه بمطلوب کند پس آن روح در بیداری یا در خواب
ملاقی شود و اگر دو هزار بار گوید زود بمقصود رسد ذکر برای کشف آینده راست یا احد
چپ یا صمد بگوید هزار بار و نیز سر را بجانب کتف راست گردانیده یا حی و در دل

یَا قَیُّوْمُ ضرب کند و برائے دفع بلا ہمین کنند ہزار بار **ذکر برائے شفائے مریض** در راست یَا اَحَدُ در چپ یَا صَمَدُ و طرف آسمان یَا وِتْرُ و در دل یَا فَرْدُ ہزار بار بگوید **ذکر برائے حصول امور مشکلہ و وقائع آیندہ** بعد تہجد ہزار بار طرف راست یَا حَیُّ و در چپ یَا قَیُّوْمُ و بآسمان یَا وَہَّابُ و در دل یَا اَللّٰہُ ضرب کند و دعا کند **ذکر برای کشف قبور** اول بست و یکبار یَا رَبُّ بگوید و بطرف آسمان یَا رُوْحُ و بر قبر یَا رُوْحُ و بر دل یَا رُوْحَ الرُّوْحِ ضرب کند حال میت معلوم شود علانیہ یا در خواب **طریق دیگر** نزدیک قبر بنشیند اول فاتحہ بر میت خواند بعد ازان بطرف آسمان اِکْشِفْ لِیْ یَا نُوْرُ باز بر دل ضرب کند اِکْشِفْ لِیْ یَا نُوْرُ بعد بر قبر ضرب کند عَنْ حَالِہٖ و متوجہ بقلب شود **ذکر کشف روح مبارک صلی اللہ علیہ وسلم** صورت مثالیہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وسلم را تصور نمودہ درود خواند بطرف راست یَا اَحْمَدُ و چپ یَا مُحَمَّدُ و در دل یَا رَسُوْلَ اللّٰہِ ضرب کند ہزار بار بگوید علانیہ یا در خواب ازین دولت دیدار مبارک مشرف شود **ذکر برائے برآمدن حاجت** ہر مشکلے و مہمی و حاجتے کہ پیش آید لائقے از اسمائے حسنے مطابق حاجت خود گرفتہ بذکر سہ ضربی مشغول شود مثلاً برائے کشایش رزق یَا رَزَّاقُ و برائی شفائی مریض یَا شَافِیْ و برای حفظ موذیات یَا حَفِیْظُ و برای گرسنگی یَا صَمَدُ و برای دفع دشمن یَا مُذِلُّ و برای دفع بلا و انشراح خاطر یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ و علیٰ ہذا القیاس

باب سوم

در اذکار و اشغال و مراقبات حضرات طریقۂ عالیہ نقشبندیہ رحمہم اللہ تعالیٰ

باید دانست کہ چون طالب صادق بتوفیق الٰہی متوسل بزرگی از بزرگان این سلسلہ عالیہ مے شود اول او را استخارہ فرمایند پس از دو حال خالی نباشد یا اجازت یا منع در صورت اجازت باو مشغول شوند و الا جواب دہند کہ قسمتش بجائے دیگر است و نیز توجہ مرشد قائم مقام استخارہ می شود **طریق استخارہ** آنکہ بعد نماز عشا وضو تازہ کردہ صد و یک بار

أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَ أَتُوْبُ إِلَیْهِ بصدق تمام بخواند به نیت
آنکه آنچه از من تقصیرات ظاهری و باطنی صادر شده از جمله توبه کردم و از سر نو مسلمان شدم بعده
دو رکعت نماز استخاره باین نیت که از حق تعالی می خواهم که بر اتباع شریعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم بوسیله مرشدم محکم دارد و دو رکعت در اول بعد فاتحه آیة الکرسی و در دوم با فاتحه قل
یا ایها الکافرون بخواند بخشوع و خضوع تمام ادا نماید و بگریه زاری پردازد و بعد سلام نماز صد و
یک بار کلمه تمجید خوانده و دست بر داشته دعا کند چون خواب غلبه کند بر زمین بخسپد و اگر
سه روز سه استخاره دارد بعده آنچه در خواب اشارت شود از مرشد بیان کند و اگر در روز اول
بشارت نشود سه روز بکند و بر استخاره نظر بر قلب کند اگر قلب بر اعتقاد همچنان محکم است که
سابق بود همین بشارت است پس مرشد بعد اخذ بیعت او را تلقین ذکر اسم ذات بواسطه لطائف سته
نماید باین طریق که زبان را بکام چسپانیده هر دو چشم بند نماید و بزبان خیال از دل صنوبری بگوید
به هیکله این اسم را غیر ذات نداند و این حیثیت را بوسع خود در حال نشست و برخاست از
دست ندهد

بیان لطائف سته و طریق ذکر آنها

باید دانست که لطائف
شش اند یعنی شش موضع اند در جسم انسان که پر فیوض و پر انوار و مشتمل بسیار
برکات اند اول لطیفهٔ قلبی که مقام او دو انگشت فروتر زیر پستان چپ است و نور
او سرخ است دوم لطیفهٔ روحی که مقام او دو انگشت فروتر زیر پستان راست است
نور او سفید است سوم لطیفهٔ نفس که موضع آن زیر ناف است و نور او زرد است چهارم
لطیفهٔ سری مقام آن مابین سینه و نور او سبز است پنجم لطیفهٔ خفی مقام آن بالا ابرو و نور
او نیلگون است ششم لطیفهٔ اخفی محل آن ام الدماغ است و نور او سیاه است مثل
سیاهی چشم **فائده** بدانکه این لطائف شش گانه را به ترتیبی که مذکور شد بخوبی ذکر بنماید
حتی که خود بذکر آنها واقف شود و مرشد به همت تمام بالقاء آن ذکر در لطیفه مرید متوجه شود
و استدعا از حق نماید و مرید را بگوید که زبان را بکام چسپانیده از زبان قلب اسم ذات یعنی حضرت

زبان بگوید و خود بقوت و همت تمام توجه کند یعنی دهن قلب خود را بر قلب مرید تصور نماید
و خطره غیر را آمدن ندهد و بجذبه قلبی قلب مرید را بطرف خود کشند تا از اثر توجه او در لطیفه مرید
جنبش پدید آید و ذکر جاری گردد و نور ذکر در دل مرید قوتی پیدا کند و نسبتی و حضوری
بمذکور تقدس و تعالی ظهور گیرد و باین حیثیت تا یک ساعت کم زیاده بحال مرید متوجه باشد
و ارواح متبرکه اکابر این سلسله را شامل حال خود دانسته این تصرف را از امداد و نشان
دانند **فائده** بدانکه این دل صنوبری آشیانه قلب حقیقی است که از عالم امر است مسمی بحقیقت
جامع و نیز چون مرید متوجه بقلب شود عادت الله جاریست که از مبدا فیض بواسطه قلب حقیقی
فیض میرسد چون مشق لطیفه قلبی باتمام رسد و فنا قلبی حاصل آید همین طور لطائف باقی را
جداگانه مشق نماید و فناء لطائف عبارت ازان است که دران لطیفه استغراق بهمرسد و
تکلف نماند و گاهی میباشد که مرید را در لطیفه قلبی تجلیات رو میدهند اما باید که بوسع امکان
خود را مغلوب تجلی نسازد بلکه تنزیه او تعالی را بنظر قلبی متیقن خود سازد و درین لطیفه قلبی
نفی و اثبات صغیر میفرمایند طریقش آنکه هر دو چشم و هر دو لب بند کرده دم را از ناف بر آورده
در قلب حبس کند و کلمه لا را از ناف بر آورده تا گلو رسانیده اِلٰه را از گلو تا لطیفه روحی
فرود آورده ضرب اِلّا الله بر قلب زند بحیثیتی که اثر ذکر بر همه لطائف برسد و ملاحظه نفی ما سوای
الله و اثبات ذات مطلق بی کیف کرده باشد اولا در یک دم سه بار بعد ازان درجه بدرجه برعایت عدد
طاق یک یک زیاده کرده باشند تا بست و یکبار رسانند و مدوشند نگاه دارند تا اثر ظاهر گردد و
اگر اثر ظاهر نشود دلیل بی حاصلی است باز از سر نو شروع کنند و اثر ذکر آنست که در وقت
نفی وجود بشری منفی گردد و در اثبات آثار جذبات الهی ظهور گیرد درین ذکر چندان
مشغول شود که مذکور بر دل ذاکر مستولی شود و نام معشوق هم فراموش کند و مستغرق
بجلوه معشوق گردد **طریق شغل لطائف** سته اینست که دم را از زیر ناف کشیده
بهمان لطیفه که شغل آن باید نمود قرار دهد و ذکر اسم ذات الله الله با ملاحظه معنی و نورانیت مقام و واسطه

چندان که دست دهد مشغول شود و این اسم را غیر ذات نداند و ذکر این مقامات بدون حبس دم هم می کنند و ذکر همان اسم ذات است **وطریق ذکر جاروب** این لطائف این است که دم را بشدت تمام بملاحظهٔ اسم ذات بدون حبس دم از همان لطیفه که جاروب آن کنند کشیده با ضرب هُوْ همان لطیفه زند چنانچه اگر جاروب لطیفهٔ قلبی کند دم را بشدت تمام از قلب با ملاحظهٔ اسم ذات کشیده تا موضع روح رسانیده ضرب دم بملاحظه هُوْ باز بر دل بزند و همین طور جاروب باقی دیگر لطائف هستند در عمل آوردن شرط است **وطریق ذکر اره** این لطائف این است که دم بشدت تمام بملاحظهٔ اسم ذات از همان لطیفه که اره او ورزش نماید و از گون کشیده با ضرب هُو یعنی بملاحظه هُوْ بهمان لطیفه بزند چنانچه در جاروب لطیفهٔ قلب گفته شد اما چون از مشق لطائف سته فراغ نماید و ملکه حاصل آید بعده مرشد فرماید که جمع همت نموده متوجه بهمه لطائف یک مرتبه شود و مرشد نیز توجه نماید تا همه لطائف بخوبی جاری شوند اگر در سیر لطائف چیزی از تجلیات وغیره پیش آید در آن متلذذ بوده مستغنی نشود بلکه طالب ترقی شود **فائده** بدانکه در اصطلاح ایشان این سیر را سیر لطائف می گویند چون این سیر تمام شد سلطان الذکر فرمایند **طریق سلطان الاذکار** مرید را باید که از سر تا قدم متوجه بهر بن موئے وجود خود شده ملاحظهٔ اسم ذات نماید و مرشد نیز بهمت تمام و کمال متوجه به همه اجزاء مرید شود و این شغل را چندان کند که از هر بن موئے بدن ذکر جاری گردد حتی که اگر خود را غافل سازد ممکن نباشد تا این جا اذکار متضمن به لطائف سته وغیره بوده تمام شد چراکه نزد مشائخ این سلسله قطع این راه جمله هفت قدم است پنج ازان از عالم امر که قلب و روح و سر و خفی و اخفی اند و دو از عالم خلق که نفس و قالب اند و قالب مرکب با ربعه عناصر است درین صورت ده لطیفه شد شروع سلوک از قلب که از عالم امر است می کنانند نصف دائره گذشته اند از برائے همین اقرب است و لطائف قالب یعنی اربعه عناصر را در ضمن لطیفهٔ نفس سلوک می فرمایند بعد ازان ذکر نفی و اثبات را ارشاد نمایند **بیان طریق نفی و اثبات** بدانکه از قدیم بنا را این طریقه و کمالات ولایت

برہمین ذکر است و ذکر اسم ذات در لطائف ستہ از تجویز قطب ربانی حضرت مجدد الف ثانی قدس سرہ است **طریق شغل نفی و اثبات** آنکہ چشم را بستہ و زبان را بکام محکم نمودہ نفس را از زیر ناف بر آوردہ در دماغ قرار دہد و حرف لَا را از ناف کشیدہ تا ام الدماغ رساند و از انجا اِلٰہَ را بجانب لطیفۂ روحی فرود آوردہ ضرب اِلَّا اللّٰہُ بر دل بزند و از لَا اِلٰہَ نفی ما سوا اللہ تصور کند و از لفظ اِلَّا اللّٰہُ اثبات ذاتی ملاحظہ نماید مبتدی لَا مَعْبُوْدَ اِلَّا اللّٰہُ و متوسط لَا مَقْصُوْدَ اِلَّا اللّٰہُ و منتہی لَا مَوْجُوْدَ اِلَّا اللّٰہُ تصور کند و منتہای عدد در یک دم بست و یک بار است اگر اثر این شغل کہ بی تعلقی از ما سوا است در دل پیدا آید شکر بجا آرد و الا نہ باز از سر نو شروع کند تا اثر حاصل آید **طریق** اذکار تکرار اسمی تمام شد اکثر سلوک مشائخ نقشبندیہ تا باینجا است بعد ازان مراتب مراقبات و افکار کہ مذکور میشوند دل مرید را فنا را فعالی کہ آن را مراقبہ توحید افعالی می گویند تلقین فرمایند **مراقبۂ توحید افعالی** طریقش آنکہ مرید افعال خود را و جمیع موجودات را مظہر افعال حق داند و در ہمہ اشیا او را فاعل مطلق تصور نماید فاعلیت غیر از نظر بر خیزد بعدہ **مراقبۂ فنا صفات** کہ آن را مراقبہ توحید صفاتی می گویند ارشاد نماید یعنی ہمہ صفات خود را و صفات جمیع موجودات را در صفات حق مستہلک داند حتی کہ مصداق حدیث قدسی كُنْتُ لَهُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ الخ گردد بعدہ **مراقبہ فنا ذاتی** کہ آن را مراقبہ توحید ذاتی می گویند طریقش آنکہ مرید را باید کہ در اندرون قلب حقیقی کہ سراسر نور است نظر انداختہ ذات خود را و ذات ہمہ موجودات را مظہر ذات حق داند و ذات بی جہت و بی کیف را در آفاق و انفس یعنی در اندرون و بیرون خود حاضر داند و جز او کسی را نہ بیند از این دانش گاہی غافل نشود اگر غفلت آید باز رجوع باین سعی شود تا آنکہ در نور مشاہدہ اش مستغرق گردد و بجز ذات مطلق خود را و غیر خود را نیابد بدانکہ بعضی بزرگان برای تکمیل این نسبت مراقبۂ فوارہ می کنانند طریقش آنکہ حقیقت جامع را مثل آفتاب خیال کند و جمیع موجودات را فوارہ تصور نماید کہ مقابل آن آفتاب اند و تمام فوارہ بنور واحد منور گردیدہ اند دران موجودات بجز یک نور نیست اگر این مراقبہ را بکمال رساند وجود مطلق را در جمیع افراد ساری

و جمیع افراد ساری دیده دیگری را موجود نه پندارد مَنْ عَرَفَ نَفْسَهٗ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهٗ
جز بمقام هست و تمام اشیاء را بغلبه شهود احاطه معیت او تعالی عین او تعالی یابد این ا
در اصطلاح این قوم توحید وجودی میگویند این ولایت متعلق بلطیفه قلب هست که از عالم
امر هست و محیط همه اشیاء یعنی این ولایت از و میخیزد و اگر همه اشیاء را از نظر انداخته و گم کرده
مشاهده جمال لایزال حق رو نمود این نسبت را توحید شهودی میگویند و این ولایت
علاقه بلطیفه روح اعظم که محض نور هست میدارد و این هر دو مرتبه ولایت خاصه اولیاء
هست هست درین مرتبه علم لدنی و مرتبه قطبیت و ابدالیت وغیره امور دیگر حاصل میگردند
وَاللّٰهُ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَآءُ چون این نسبت بکمال رسد مرید را باید که برین تجلیات و مشاهدات لذت
یافته قرار نگیرد بلکه طالب ترقی شود اگرچه این هم کمال ولایت هست اما درین مرتبه نوعی شرکت بفهوم [?]
میشود تا وصول مطلوب حقیقی بی تلبیس اشیاء باشد بعده مرید را باید که بامداد توجه مرشد خود را از تجلیات
این تجلیات و مشاهدات و واردات اگرچه لطیف باشد و آنچه ذهن نشین هست از حق باشد یا از
غیر حق خالی و صاف سازد و تلقین میشد مراقبه نایافت و وراء الوراء مشغول شود مراقبه نایافت
طریقش آنکه لطیفه سری را از واردات مذکوره خالی ساخته نظر باطن بران ارد و حق تعالی را به تنزیه
تمام تصور نماید و هرچه در ذهن و خیال او باشد از همه پاک منزه بی جهت و بی کیف او را بطلبد تا هیچ
در نظر او غیر مطلوب نماند حتی که بجز نور یقین معلوم هیچ نماند همچنین تنزیه بلانهایت رساند و هیچ
جا قرار نگیرد بیت ای برادر بی نهایت درگهی ست - هرچه بروی میرسی بروی مایست
چون حاجت نفی نماند و آیینه سری از توجهات و تصورات صاف و مصفا شد و بی جهتی بی
کیفی رو نمود مرتبه نایافت و وراء الوراء و ولایت اخص که ولایت ملائک مقرب هست بوصول
انجامید و این ولایت متعلق بلطیفه سر هست والله اعلم بیت هر کرا از فضل حق باشد مدد
این همه نعمت حق او را رسد + بدانکه چون مرید لطیفه سری را از تجلیات اگرچه مشاهده باشد
خالی ساخت داخل دائره حقیقی شده لیکن چون از حقیقت آگاه نیست از ارباب جهل هست پس اگر

پس اگر امداد الٰهی و جذبهٔ معنوی شامل حال ست جمیع مراتب عنصری و نوری را طی کرده آید بعد از
تا یافت وراء الورا حقیقت نایافت که مرتبهٔ ولایت اخص الخواص که ولایت انبیاء علیهم السلام است
روی نماید پس وصول این نسبت محض سعی در خلو متخیله باطنه سن جهت حقیقت از یافت حق و غیر
حق است حاصل اینکه اول ولایت خاص اگرچه ولایت است لیکن درین ولایت وجود غیر
در نظر است یعنی تمیز در مظاهر و ظاهر باقی ست پس این به نسبت مرتبهٔ عالیه ایشان بوی شرک
می آید و در ولایت اخص اگرچه تنزیه ست که جمیع مراتب ذاتیه و صفاتیه و کمالیه خود را مظهر ذات
و صفات و کمالات حق تعالی می بیند و بجز مظهریت او هیچ نمی یابد و تنزیه او میکند اما تنزیه
سائر الناس پیش تنزیه علو انبیاء علیهم السلام حکم تشبیه دارد پس دل را از تصور
غیبت که نزد ایشان غیر حق است و او تعالی از ملاحظه تنزیه نیز منزه و پاک است تعالی الله
عَنْ ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيْرًا از هر دو خیال خالی سازد و طالب ترقی شود تا تجلی بیکیفی و بیجهتی
بر دل مرید وارد شود و تجلیات انوار قدم متجلی گردد و هرچند خلو زیاده دخل در دائره این
ولایت بیشتر بعد ازان کمالات نبوت انبیاء علیهم السلام است و حقیقت این مرتبه خارج از
تحریر و تقریر است اما محققان این قدر فرموده اند که اگرچه ولایت انبیا و نبوت ایشان هر دو
در دائره اصالت اند و هر دو از ظلیت خالی و مبرا لیکن این قدر هست که در ولایت وصول
بحقیقت صفات حضرت عزت جل شانه است و در نبوت وصول بحقیقت ذات بحت ست
تفاوت مراتب استعداد ست چنانکه فرموده قوله تعالی تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ
مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللّٰهُ چون این نسبت بکمال رسد ملاحظه از میان برخیزد و بمقام حضور در حضور نور علی نور
برسد که مرتبهٔ بقا با سلامت است

ذکر مراتب اذکار و اشغال علیهٔ نقشبندیه

بطریق اجمال و اختصار بقلم آمده اگر تفصیل باید از کتب ایشان مثل نسخهٔ متبرکه انوار محمدی
مصنفهٔ حضرت مولانا و استاذنا مولوی شیخ محمد فاروقی تهانوی سلمه الله تعالی
که خلیفهٔ خاص حضرت مرشدم و هادیم قطب الاقطاب مولانا میانجیو نور محمد شاه جهنجهانوی اند

قدس الله سره باید جست اما در بیان اشتغال طریقه احمدیه حضرت شیخ عبد الاحد را مکاتیب اند از انجمله مکتوبی مسمی بکحل الجواهر بغایت متین است ونیز طریق تحصیل مراتب سلوک این طریقه به تفصیل تمام باحسن وجوه در رساله **انهار اربعه** مولفه حضرت شاه احمد سعید دهلوی رحمة الله علیه که بغایت پسندیده ست مرقوم ست فقط اکنون بعضی کلمات مصطلحه حضرات نقشبندیه که بنار این طریقه بران است بقلم می آید باید دانست و یاد باید داشت وان را پیشوای خود باید ساخت و آن این ست **هوش دردم - نظر بر قدم - سفر در وطن - خلوت در انجمن - یاد کرد - بازگشت - نگهداشت - یادداشت - وقوف زمانی - وقوف عددی - وقوف قلبی -** یازده کلمه اند **هوش دردم** عبارت ازان ست که همیشه هوشیار و آگاه بر نفس خود باید بود تا که دم بغفلت نه بر آید و این شغل دافع تفرقه نفسی ست **نظر بر قدم** آنست که در آمد و رفت راه هر جا که باشد نظر به پشت پا دارد تا نظر پراگنده نشود و جمعیت اقرب باشد و در ابتداء دل تابع نظر ست و پریشانی نظر در دل تاثیر میکند و شاید نظر بر قدم اشارت بسرعت سیر سالک بود در قطع مسافت هستی و طی عقبات خودپرستی یعنی نظر او هر جا که منتهی شود فی الحال قدم بران نهد **سفر در وطن** آنست که سالک در طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات ذمیمه بصفات حمیده بر آید که معنی تخلقوا باخلاق الله ست **خلوت در انجمن** آنست که بظاهر با خلق و بباطن با حق تعالی بود یعنی با همه حال متوجه الی الله بوده باشد **یاد کرد** عبارت از ذکر لسانی و قلبی ست یعنی دور کردن غفلت را بذکر حق تعالی **بازگشت** و آن این ست که هر بار یکه ذاکر بزبان دل کلمه طیبه را گوید در عقب آن هم بدل مناجات کند که الهی مقصود من توئی و رضای تو ترک کردم دنیا و آخرت را برای تو عطا کن تمامی خود و وصول تمام بدرگاه خویش و این شرط عظیم است در ذکر از این غافل نشود **نگهداشت** مراد از مراقبه خاطر ست از خطره ماسوا الله چنانکه اگر در یک دم صد بار کلمه طیبه گوید خاطر بغیر نرود بلکه از اسماء و صفات هم غافل بوده حدیث

مجرده را و ورای الوان را منظور نظر داشته باشد **یادداشت** عبارت از متوجه بودن بحق تعالی
است بهر دم و بهر حال بر سبیل ذوق و بعضی گفته اند که حضور بی غیبت است و نزد اهل تحقیق
استیلای شهود حق بر دل بتوسط حب ذاتی که کنایت از حصول یادداشت است و این را مشاهده
گویند و حق این است که این مقام مذکور که توجه تمام بحق است بدون فناء تمام و بقای کامل
حاصل نمیشود **وقوف زمانی** آنست که بنده بهر حال واقف احوال خود باشد اگر بطاعت است
شاکر باشد و اگر معصیت است عذر خواهد یا آنکه پاس انفاس نگاه دارد که بحضور میگذرد یا بغفلت
و علی هذا القیاس در قبض و بسط استغفار و شکر باید و این را محاسبه گویند **وقوف عددی**
و آن عبارت از رعایت عدد طاق در نفی و اثبات است چنانکه گذشت و رعایت عدد در ذکر قلبی
موجب جمع خاطر متفرقه است **وقوف قلبی** آنست که ذاکر آگاه و واقف باشد با حق تعالی و
یا وقوف قلبی عبارت از آگاهی و حاضر بودن دل است بجناب حق تعالی بوجهی که دل را
هیچ علاقه بغیر حق نباشد و بعضی گفته اند که در حین ذکر ارتباط و آگاهی موجب شرط
است که محققان فرموده اند که اگر طالب از ذکر قلبی دیر گیرد و تاثیر نشود و پیر از ذکر باز داشته
بوقوف قلبی امر فرمایند تا زود ذکر در گیرد **تصرفات مشائخ طریق توجه** شیخ خود را
از همه امور خالی ساخته متوجه شود بسوی نفس ناطقه خود در نسبتی که در مرید القایش منظور
باشد و توجه خاطر صرف بحالش نماید و تصور کند که کیفیت و جذب از من در مرید سرایت میکند
بفضله تعالی افاضه نور و برکات حسب استعداد آن میشود بعد اجرای لطیفه قلب بهر لطیفه
درجه بدرجه توجه نماید و همچنین در القای انوار و ترقیات لطائف مرید باین طریق توجه کنند و بر مرید
غائب تصور صورت او نموده توجه غائبانه مینمایند و فائده او را میرسانند **طریق سلب
مرض** آنکه خالی کند نفس خود را از همه خطرات و خیال کند نفس خود را بجای آن بیمار که مرض دارد پس آن
مرض منتقل می شود از مریض بسوی او و این از عجائب صنعت الهی است در خلق **دیگر طریق دفع
مرض و توبه بخشی** آنکه بعد استخاره صاحب نسبت وضو کرده دو رکعت نفل ادا نماید و در دعا استغفار

خوانده و بعجز و زاری بدرگاه مجیب الدعوات التجا نماید که از مریض مرض - و یا از عاصی معصیت
زائل شود بعد از آن مقابل مریض یا عاصی بنشیند و همت تمام جمع نموده وقتیکه نفس میگیرد
تصور کند که مرض از قالب مریض و یا معصیت از عاصی میگیرد و میکشد و وا کند نفس را وقت
گذاشتن نفس خیال نماید که آن مرض و یا آن گناه از اندرون سلب کنند باین عمل انشاء الله تعالیٰ
مریض شفا یابد و عاصی توبه کند **طریق دریافتن نسبت اهل الله** زنده باشد یا
مرده طریقش آنست که بنشیند روبروی او اگر زنده هست و اگر مرده هست مقابل قبر او پس
خالی کند نفس خود را از هر نسبت و التجا نماید بدرگاه علام الغیوب که یا علیمُ یا خبیرُ یا مبینُ
خبر ده بار او آگاه کن از کیفیت باطن این شخص و متوجه شود بسوی روح او زمانی چند تا متصل
کند روح خود را با روح او بعد وقفه رجوع کند بذات خود پس هرگاه دریابد در نفس خود از
کیفیات پس بداند که این نسبت آن شخص هست و همین طریق دریافتن خواطر هست **طریق
دریافتن خطره** نفس خود را از حدیث نفس و از هر خطره خالی ساخته بدل بسوی قلب
او متوجه شود هرچه از خیر یا شر در خاطر خطور کند پس بداند که از وست **طریق کشف
وقایع آئنده** بطریق معهود دل خود را از همه خطرات پاک نموده اول بجناب قدس عالم السر
والخفی التجا نماید یا الله یا علیمُ یا خبیرُ یا مبینُ آگاهی بخش مرا برین واقعه پس اگر منقطع
شد تمام خطرات و حاصل شد انتظار کشف آن واقعه مثل تشنه که آب را میخواهد پس
متوجه کند روح خود را ساعت بساعت بسوی ملاء اعلی یا ملاء اسفل بقدر استعداد خود بهمت تمام
پس منکشف خواهد شد آن واقعه یا آواز هاتف یا بدیدن یا در خواب **طریق دفع بلا** بطریق معهود
تخیل کند آن بلا را بصورت مثالی و توجه و همت قوی نماید برای دفع بلا با مداد الهی دفع خواهد شد اما این
تصرفات عجیبه و غریبه بدون حصول نسبت فنا و بقا دست نمیدهد و این معاملات از متوسطان سلوک
اکثر واقع میشوند و از منتهیان بسبب عدم التفات شان بامور مذکوره کم بظهور میرسند و نیز باید دانست
که ضروری نیست که همه مکشوفات عارف صحیح و مطابق واقع باشند زیرا که کشف وقایع از امور ظنیه است که احتمال خطا

هم وارد گاهی باشد که خلاف واقع افتد پس اظهار این چنین امور پیش یار و اغیار لا حاصل است و عقول

باب چهارم در بیان کیفیت تلاوت قرآن و ادای نماز و دیگر اعمال متفرقه

باید دانست که بهترین سلوک الی الله سه طریق ذکر فرموده اند اول ذکر کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله دوم ذکر تلاوت قرآن شریف سوم ادای نماز باقی اذکار درین مندرج اند و از فضیلت اینها قرآن و حدیث و آثار صلحا مملو است و این مختصر متحمل آن نیست که بقلم آید و برکات و کیفیات اینها آنچه هست این ذره بیمقدار را چه قدرت که بیان سازد فضیلت کلمه طیبه برای طالب صادق همین بس است که یک قدم از لا اله بنفی ماسوا الله نهد و دیگر قدم از الا الله بسبحات قدس نهاده واصل حق گردد و از فضائل قرآن شریف طالب را همین کافی است که از مشغولی او حضوری حق و هم کلامی او تعالی حاصل شود و نماز جامع این هر دو است و دیگر جمیع اذکار و عبادات و دعا و تسبیحات کوثر انوال است و نیز مدارج بیشمار در نماز مندرج است که بیانش از طاقت بشری دور است سالکی که بغلبه استغراق و جذبات از نماز باز ماند از مدارج بسیار محروم ماند بلکه بمقصود اصلی نرسد و نماز سری است از اسرار الهی در میان عبد و معبود او که مومن در مشغولی آن انقطاع از ماسوا و قرب تام بحضرت حق تعالی حاصل است پس طریق سلوک که بواسطه کلمه طیبه است بیان کرده شد اکنون چیزی طریق و کیفیت تلاوت قرآن و ادای نماز بطور طالبان حق بیان کرده می آید اول بیان طریق

تلاوت قرآن شریف بدانکه تلاوت قرآن افضل عبادات است و کدام طریق برای تقرب الی الله سوای فرائض بهتر از تلاوت قرآن نیست پس آداب و استحباب او آن است که با خلاص تمام با طهارت کامل رو بقبله با ترتیل و خشوع و تحزن بعد از اعوذ و بسم الله بملاحظه آن که کلام با خدا می کند و گویا او را می بیند و اگر نه تواند بداند که او مرا می بیند و با اوامر و نواهی مرا حکم می فرماید و بر آیت بشارت فرحان و بر آیت وعید ترسان و گریان باشد و بجهر و الحان خوش که موجب جمعیت خاطر و دفع غفلت است بخواند و این عام است و طریق خاص آنکه طالب با شرایط مذکور در خلوت که کدام مخل خلوت نباشد بعد ادای

دو رکعت نفل با دب و حضور تمام بنشیند و قرآن شریف را روبرو بنهد و عظمت کلام کبریائی و تذلل
خود ملاحظه نماید و دل را از جمیع خطرات خالی کرده متوجه بحقیقت قرآنی که صفت کلام نفسی حق است گردد
و درین مرتبه اندک توقف کند چون خاطر جمع شود و حضوریت بحق تعالی چون شاگرد پیش
استاد بیقین حاصل آید بعد اعوذ و بسم الله بخشوع و خضوع تمام با ترتیل و تجوید چنانکه پیش استاد
میخوانند هیچ دقیقه قرارت فرو نگذارند تلاوت نماید و در حین قرارت خیال کند که زبان دهن لسان
دل صنوبری هر دو برابر بلفظ میکنند ازین ملاحظه غافل نشود و اگر غفلت آید زود اعوذ خوانده دل را
حاضر کند چون ازین مشق جمعیت خاطر و حضوریت بحق تعالی حاصل آید بعد ازان تصور کند که هر
بن موی جسد قاری برای قرارت قرآن زبان گردیده و از هر بن مو الفاظ می آیند و تمام قالب
قاری حکم شجره موسوی پیدا کرده ست درین ملاحظه در عین قرارت مستغرق گردد چون درین ملکه
حاصل آید بعد ازان در وقت تصور کند که حق تعالی بزبان قاری میخواند و او میشنود و بعد ازان
تصور کند که سالک می خواند و حق بگوش سالک میشنود چون درین ملکه شود بعد ازان در قرارت
خود تصور کند که او تعالی خود میخواند و خود میشنود و این هیچ نیست نه وجود سالک وجود موجودات
بجز آنکه آوازیست که از هر جهت می آید و سالک درین محو است چون این مرتبه بکمال رسد بفضله تعالی
امید است که معنی حقیقی و اسرار قرآنی منکشف گردد و سالک بمطلوب خود برسد بیان طریق ادای
نماز سالک طریقت را باید که در ادای هر اعمال خصوصاً نماز که معراج ارواح آنهاست که مراد از حب دلی
و اخلاص نیت و خشوع و قبولیت بدرگاه او تعالی و محویت پیش احدیت است محافظت نماید
اما اگرچه نماز اهل حقیقت حقیقت نماز است و بدان رسیدن و چنان گذاردن مشکل است
صعوبتی بسیار دارد لیکن جهد و کوشش میباید کرد مگر خدا تعالی آسان گرداند وَالَّذِينَ جَاهَدُوا
فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ❖ طریق ادایش آنکه اول نماز را صورتی تصور کند که دل وی
نیت خالص و روح او حضور و تن او اعمال ظاهره و اعضاء رئیسه ارکان و حواس او
تعدیل ارکان و تحسین قرارت است تا یکی ازین مراتب نباشد نزد اهل الله نماز نبود و نیز نماز را

طهارت حقیقی باید که بی آن نیز نماز نشود و آن طهارت دل است از ما سوا الله که نظر قبولیت
حق بر دل است إِنَّ اللهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُوَرِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ وَلٰكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَنِيَّاتِكُمْ
پس هرگاه که دل نجس است بدن چگونه پاک شود که بدن تابع دل است پس چنان کن که دل
از غیر الله پاک باشد و جز حق تعالی مستحق کرامت و سزاوار بزرگی هیچکس را ندانی تا قول الله اکبر درست
آید و چون دست برای تکبیر برداری دانی که از دو جهان دست برداشتم و در وَجَّهْتُ وَجْهِيَ
روی دل همت تمام متوجه بحق بود و چون اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ گوئی بدانی که در عالم هیچ کس مستحق حمد نیست
و جمیع محامد باو راجع است و در رَبِّ الْعَالَمِينَ تصور کنی که نسبت رب بجز او تعالی و در اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
امید بر کرم و رحمت او داری و بدان واثق باشی و در مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ خوف را پیش گیری
و روز قیامت را مشاهد کنی وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ بیقین نمائی و چون إِيَّاكَ نَعْبُدُ گوئی
بیقین دانی که لَا مَوْجُودَ إِلَّا اللهُ و در إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ بحقیقت ملاحظه کنی که لَا فَاعِلَ
إِلَّا اللهُ و در اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ بدل راهی طلبی که بحق رساند و از صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ
عَلَيْهِمْ آن راهی خواه که انبیا و اولیا رفته اند و در غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ
پناه جو از غضب او و از گمراهی نفس خود و در حالت قیام استقامت بر طریق شریعت
و طریقت خواهی و در رکوع عظمت الهی و تذلل نفس خود و در سجده فنای نفس و ثبات حق خواهی
و در تشهد محبوبیت خود بمشاهده حق خواهی و در آن کوشی که هر چه در نماز خوانی بدان صادق باشی و الا
فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ و در حضور و اخلاص جهد کن و هر نمازی
که بجا آری مراقب باش در آن و اگر حضوری نبوده باشد باز اعاده کن و اگر باز در حضور سهوی
قصوری واقع شود باز اعاده نمای حتی که پنج یا هفت یا ده بدین طور کنی امید قوی است که بحکم
مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَّ وَجَدَ یعنی جوینده یابنده این دولت بوصول انجامد و نیز بر یقین قناعت
مکن بلکه همواره ملتجی بصفت ایجابی او تعالی باشی تا بنماز حقیقی برسی و حق را یابی و بگوئی و
برین عمل ثابت است دست از طلب ندارم تا کام من برآید - یا جان رسد بجانان یا جان ز تن برآید

انشاء الله تعالی دست طلب بدامن مطلوب بسد بند و کرمه **طریق دیگر در ادای نماز**
بدانکه وقت ادای نماز روی قلب را متوجه بسوی حقیقت کعبه که صفت موجودیت حق است
سازد و نور حقیقت نماز را که صفت الوهیت او تعالی هست ملاحظه نماید و تصور حقیقت خود که
مرتبه عبدیت هست بعجز تمام پیش آرد و خالص نیت ادای خدمت عبدیت کند و برای تکبیر
دست بردارد و خیال نماید که از هر دو جهان دست برداشته رجوع الی الله گشته و بگوید
الله اکبر و تصور کند گویا که نفس خود را به تکبیر ذبح کرده فنا ساخت و بعد تسبیح و تحمید قرائت
شروع کند و در قرائت ملاحظه قبولیت حق تعالی کند چنانکه در حدیث شریف آمده است
که وقتیکه گفت بنده اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ فرمود حق تعالی ستایش من کرد بنده من چون
گفت اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ فرمود حق تعالی بر من ثنا کرد بنده من چون گفت مٰلِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ
فرمود حق تعالی بیان بزرگی من کرد بنده من هرگاه که گفت اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ
فرمود حق تعالی که این درمیان من و درمیان بنده من هست و مر بنده مراست انچه خواست
وقتیکه گفت اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ
عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّآلِّیْنَ فرمود حق تعالی این برای بنده من است و مر بنده مراست انچه خواست
پس در ملاحظه مجاهده مستغرق گردد و در رکوع نظر بر پشت پا دارد و ملاحظه عظمت و کبریائی او تعالی و
تذلل خود کند و در سجود نظر بر بینی دارد و ملاحظه علو او تعالی و تحقر و خاکساری خویش نماید
و در قاعده نظر بر سینه دارد و ملاحظه معنی التحیات کند و در آن حالت یقین داند که در حضور حق تعالی
و مجلس انبیاء و اولیاء داخل هست و نیز در همه نماز ملاحظه ان تعبد الله کانک تراه [illegible] و اگر
خطره آید بملاحظه لَا صَلٰوةَ اِلَّا بِحُضُوْرِ الْقَلْبِ دفع سازد و در قرائت آواز لفظها چنان بلند نباید
که گوش خود بشنود بلکه هرکه برابر او باشد او هم استماع نماید اما چندان جهر نکند که آواز از حلق
برآید الا در نماز جهریه **طریق دیگر نماز** بشرائط معهوده در حالت نماز نور حقیقت صلوة را مشتمل
ستاره درخشان درحین قیام بر سجده گاه و در رکوع بر پشت پای و در حالت سجده بر بینی

وقعود برابر سینه مشاهده کند مستغرق گردد پس چون باین طور مذکور در ادائی نماز مزاولت ومشق
نماید بعونه تعالی نماز حقیقی رو دهد و حقایق و معارف گوناگون مکشوف گردد و مرتبه الصلوة معراج
المؤمنین همین است که مقصود دنیا و مافیها را گذاشتن و باحق پیوستن است والله یرزق
من یشاء خداوندا ما را و جمیع دوستان ما را و همه طالبان حق را ازین دولت مشرف گردان
و درین بمیران و برانگیزان بمنه و کرمه و بحرمت النبی و آله و اصحابه اجمعین آمین آمین آمین

طریق حصول زیارت جمال مبارک صلی الله علیه وسلم

بعد نماز عشا با طهارت کامل و جامه نو و استعمال خوشبوی با ادب تمام رو بسوی مدینه منوره بنشیند
و ملتجی از جناب قدس حقیقت محمدی برای حصول زیارت جمال مبارک صلی الله علیه وسلم شود
و دل را از جمیع خطرات خالی کرده صورت آن حضرت بلباس بسیار سفید و عمامه سبز و چهره منور
مثل بدر بر کرسی تصور کند و الصلوة والسلام علیک یا رسول الله بر راست و الصلوة
والسلام علیک یا نبی الله چپ و الصلوة والسلام علیک یا حبیب الله در دل
خود ضرب کند این درود شریف را هر قدر که تواند پی در پی تکرار کند بعد ازان این هر سه درود
اللهم صل علی محمد کما امرتنا ان نصلی علیه اللهم صل علی محمد کما هو
اهله اللهم صل علی محمد کما تحب و ترضاه هر قدر که تواند بعده طاق بخواند
و بوقت خفتن بیست و یک بار سوره اذا جاء نصر الله خوانده بتصور جمال مبارک بخسپد و گویان
سر بسوی قطب و رو بقبله و بر دست راست بخسپد و الصلوة والسلام علیک یا رسول الله
خوانده بر کف راست دمیده و زیر سر نهاده بخسپد این عمل بشب جمعه یا بشب دوشنبه بکند
چند بار عمل آرد انشاء الله تعالی بمطلوب خود برسد

طریق صلوة کن فیکون برای مشکلکشائی سریع الاثر است

هر کسی را که حاجتی سخت و دشواری پیش آید در شب چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه با طهارت تمام
و اخلاص کامل دو رکعت نماز گذارد و در رکعت اول سوره فاتحه یک بار و سوره اخلاص صد بار

ودر دویم سوره فاتحه صد بار و اخلاص یک بار بخواند و صد بار این چنین گوید ای آسان کننده
دشواریها و ای روشن کننده تاریکیها و صد بار استغفار و صد بار درود شریف بخواند و بحضور قلب
از خدا تعالی دعا کند چو شب سوم آید بعد ادای دوگانه وغیره سر برهنه بوده و آستین است آوده
در گردن بیندازد و گریه و زاری از جناب الهی دعا کند پنجاه بار انشاء الله تعالی ضرور دعا او مستجاب
شود و این عمل در خاندان چشتیه بسیار مجرب و سریع الاثر هست و این الصلوة کنز مجیون ای همین
نامند که در مطلب برآری جلد تاثیر کند **طریق نماز استخاره** بدانکه در هر امر استخاره کند بعده آن
کار را بعمل آرد و در استخاره مسنونه صحیح خواب و یا ضرور نیست فقط اطمینان قلبی کافیست اگر وقت
نباشد صرف بر دعا اکتفا نماید طریقش است که دو رکعت نماز به نیت استخاره ادا نماید و در رکعت
اول بعد فاتحه سوره کافرون و در دوم سوره اخلاص بخواند بعد سلام این دعا بخواند. اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ
اَسْتَخِیْرُکَ بِعِلْمِکَ وَاَسْتَقْدِرُکَ بِقُدْرَتِکَ وَاَسْئَلُکَ مِنْ فَضْلِکَ الْعَظِیْمِ
فَاِنَّکَ تَقْدِرُ وَلَا اَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا اَعْلَمُ وَاَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ. اَللّٰهُمَّ اِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ
اَنَّ هٰذَا الْاَمْرَ خَیْرٌ لِّیْ فِیْ دِیْنِیْ وَمَعَاشِیْ وَعَاقِبَةِ اَمْرِیْ اَوْ فِیْ عَاجِلِ اَمْرِیْ
وَآجِلِهٖ فَاقْدِرْهُ لِیْ وَیَسِّرْهُ لِیْ ثُمَّ بَارِکْ لِیْ فِیْهِ وَاِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ هٰذَا الْاَمْرَ
شَرٌّ لِّیْ فِیْ دِیْنِیْ وَمَعَاشِیْ وَعَاقِبَةِ اَمْرِیْ اَوْ فِیْ عَاجِلِ اَمْرِیْ وَآجِلِهٖ فَاصْرِفْهُ عَنِّیْ
وَاصْرِفْنِیْ عَنْهُ وَاقْدِرْ لِیَ الْخَیْرَ حَیْثُ کَانَ ثُمَّ اَرْضِنِیْ بِهٖ
طریق دیگر استخاره مشائخ چشتیه فرموده اند که بعد نماز عشا دوگانه به نیت استخاره بگذارد و در هر
رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص سه بار بخواند بعد سلام اول آخر درود شریف سه سه بار یا سمیعُ
سَمِّعْنِیْ سه صد و شصت بار بخواند بعده این چهار اسم را صد صد بار یعنی یَا عَلِیْمُ عَلِّمْنِیْ یَا بَشِیْرُ
بَشِّرْنِیْ یَا خَبِیْرُ اَخْبِرْنِیْ یَا مُبِیْنُ بَیِّنْ لِیْ بعده رو بسوی قبله و سر بطرف قطب و
پای بجانب شمال کرده بر زمین بخسپد اگر معذور هست اختیار دارد اما با کس سخن نگوید و
گویان بخسپد و این عمل را شب پنجشنبه و یا دوشنبه بجا آرد اگر در یک شب معلوم نشود تا سه یا هفت شب

بجنبد انشاء الله هر چه مقصود باشد معلوم شود **دیگر طریق** سورهٔ فاتحه یک بار سورهٔ ناس سه بار
سورهٔ فلق سه بار سورهٔ اخلاص سه بار سورهٔ کافرون سه بار سورهٔ اذا جاء نصر الله بست و پنج
بار بعده هر قدر که تواند درود شریف بخواند چندانکه درود گویان بخسپد بوقت خفتن بدست راست
قفا زده و دست زیر کله نهاده بخسپد

کیفیت اعمال متفرقه صبح و شام

بدانکه شاغل اشتغال قلبیه را ضرور است که سوای فرائض و واجبات و سنن بعضی از عبادات و
طاعات و اوراد و وظائف لسانیه که ممد و مقوی و مفید صفائی قلب باشند بعمل آرد چنانچه نماز
تهجد که دوازده رکعت است و نماز اشراق که شش رکعت است و دو نیز آمده است و چهار رکعت
صلوة الضحی و چهار رکعت صلواة الزوال و شش رکعت صلوة الاوابین و بست رکعت
هم آمده اند و چهار رکعت سنت قبل عصر و چهار رکعت قبل عشا و روز جمعه صلوة التسبیح اگر
فارغ باشد بخواند و سه روزه ایام بیض و روزه پنجشنبه و دوشنبه و شش روزه شوال و نه روزه
اول ماه ذی الحجه و اگر نتواند روزه عرفه ضرور دارد و روزه عاشورا و هشت روزه اول ماه رجب
و اول شعبان دارد و تلاوت قرآن شریف بقدر یک پاره یا چهل و ز ختم کند و در میان سنت و فرض
صبح چهل و یک بار سوره فاتحه مع التسمیه بخواند و بعد نماز صبح سوره یٰسین و ده بار کلمه چهارم و صد بار
سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهٖ سُبْحَانَ اللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ وَبِحَمْدِهٖ اَسْتَغْفِرُ اللهَ بخواند و صد بار استغفار صبح و شام و کلمه طیبه صد بار و
چهل و یکبار یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَسْئَلُكَ اَنْ تُحْیِیَ قَلْبِیْ بِنُوْرِ مَعْرِفَتِكَ اَبَدًا یَا اللهُ یَا اللهُ
درود شریف اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ كُلِّ شَیْءٍ مَعْلُوْمٍ لَكَ
هر قدر که تواند بخواند بعد نماز ظهر سوره فتحنا و نیز اگر تواند منزل دلائل الخیرات نیز بخواند و بعد
نماز عصر سوره عم یتساءلون و صد بار آیه کریمه و بعد نماز مغرب سوره واقعه و بعد نماز عشا
سوره ملک و یا سوره سجده و صد و یک بار یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ اَسْتَغِیْثُ اول و آخر
درود یازده یازده بار بحضور قلب و تصور معنی بخواند صبح و شام سید الاستغفار یک بار و روزانه تمام یکبار

اللهم انت السلام ومنک السلام والیک یرجع السلام حینا ربنا بالسلام
وادخلنا دار السلام تبارکت ربنا وتعالیت یا ذا الجلال والاکرام و آیة الکرسی و آیه
آمن الرسول تا آخر سوره یک یک بار و اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق سه بار
و آیات آخر سوره حشر یک بار و سه بار بِسْمِ اللهِ الَّذِی لَا یَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ
وَلَا فِی السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ بخواند و سه بار رَضِیْتُ بِاللهِ رَبًّا
وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا صلی الله علیه وسلم و یک بار حزب البحر
اگر تواند بخواند بعد هر نماز آیة الکرسی یک بار و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ و سی و سه بار اَللهُ اَکْبَرُ و یک بار چهارم کلمه یعنی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوْتُ بِیَدِهِ
الْخَیْرُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ بخواند و وقت شروع طعام بسم الله الخ بعده
اَللّٰهُمَّ بَارِکْ لَنَا فِیْهِ و بعد فراغ طعام الحمد لله الذی اَطْعَمَنَا وَسَقَانَا وَ اٰوَانَا
وَجَعَلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ بخواند و وقت خواب سوره فاتحه و آیة الکرسی یک یک بار و معوذتین
سه سه بار و آیات آخر سوره کهف بخواند و وقت بیدار شدن از خواب کلمه چهارم
بخواند و در حین دخول خلا اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنَ الْخُبُثِ وَالْخَبَائِثِ و وقت برآمدن
از خلا غفرانک بخواند و بهر وقت نشست و برخاست بسم الله والله اَکْبَرُ
و اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ مِنْ فَضْلِکَ معمول دارد و نیز بعد نماز صبح و بعد نماز عصر مسبعات عشر هم بخواند
و دیگر اوراد بسیار اند اگر زیاده مطلوب باشد از حدیث مثل حصن حصین وغیره بگیرند
باقی بهر حال باشغال قلبیه مشغول باشند و نیز بعضی بزرگان برای جمعیت ظاهری و باطنی
ختم خواجگان بعد نماز ظهر و یا بعد فراغ نماز چاشت میخوانند طریقش آنکه طریق ختم
خواجگان اول سوره فاتحه هفت بار بعده سوره الم نشرح هفتاد و نه بار و
درود شریف صد بار بعد از آن یکهزار بار سوره اخلاص بعد از آن هفت بار سوره فاتحه

[illegible marginal notes]

وصد بار درود شریف وصد صد بار این اسماء یا قَاضِیَ الحَاجَاتِ وَیَا کَافِیَ المهمات ویا دَافِعَ البَلِیَّاتِ ویا حَلَّالَ المُشکِلَاتِ ویا رَافِعَ الدرجات ویا شَافِیَ الامراض ویا مُجِیبَ الدَّعَوَاتِ ویا اَرحَمَ الرَّاحِمِینَ میخوانند طریق ختم خواجگان چشت برائی هر مهمی وضو کرده رو بقبله بنشیند اول ده بار درود شریف بعد ازان سه صد و شصت بار این دعا بخواند لَا مَلجَاءَ وَلَا مَنجَاءَ مِنَ اللّٰهِ اِلَّا اِلَیهِ بعده سه صد و شصت بار اَلَم نَشرَح پستر باز دعاء مذکور سه صد و شصت بار بخواند پس ده بار درود شریف بخواند ختم کند و حاجت از خدا تعالی سوال کند طریق ختم خواجگان قادریه برائی حصول مهمات اول دو رکعت نفل بخوانند بعد ازان یک صد و یازده بار سوره الم نشرح میخوانند بعد ازان کلمه تمجید یازده بار و سوره یسین یکبار بعد ازان اگر ختم کلان خوانند سوره الم نشرح هزار و یازده بار بخوانند واگر ختم خورد خوانند یک صد و چهل و یک بار بخوانند بعد ازان در هر تقدیر درود شریف یکصد و یازده بار بخوانند و از خدا تعالی مطلب بخواهند

فصل دربیان مانع راه سلوک و طریق دفع آن

بدانکه طالب حق را حدیث نفس و خطرات بی معنی و تفکرات لایعنی و تشویشات خاطر مانع از راه سلوک هست و این مرض سخت است بزرگان علاج آن فرموده اند پس اگر طالب حق را در اشتغال و نسبت قلبیه لحوق وساوس فاسده فتوری واقع شود غسل کند و جامه نو پوشد و استعمال خوشبو کند و در خلوت که از شور و شغب خالی باشد درآید بنشیند و معوذتین و اخلاص و فاتحه سه سه بار بخواند و سه بار اَستَغفِرُ اللّٰهَ مِن جَمِیعِ مَا کَرِهَ اللّٰهُ وَلَا حَولَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ العَلِیِّ العَظِیمِ تکرار نماید و سه بار اعوذ خوانده طرف کتف چپ تف زند و بعده برخاسته دوگانه ادا نماید و در انجا اَللّٰهُمَّ طَهِّر قَلبِی عَن غَیرِکَ وَنَوِّر قَلبِی بِنُورِ مَعرِفَتِکَ اَبَدًا یَا اللّٰهُ یَا اللّٰهُ یَا اللّٰهُ هر قدر که تواند تکرار نماید بعده بطرف چپ یا نور و هر سمت یا نور در قلب یا نور ضرب کند چند کرت تکرار کند و اگر باز خلجان خاطر شود فی الحال وضو کرده باز همین کار مشغول شود و اگر باز مشوش شود

همین کند انشاء الله تعالی در دو سه مرتبه تسکین بقلب خود خواهد یافت پس بذکر نفی و اثبات بلاحظه
لَا فَاعِلَ اِلَّا اللّٰه وَلَا مَوْجُوْدَ اِلَّا اللّٰه مشغول گردد و رعایت مد و شد و احسان خوش نگاه دارد
طریق دیگر آنکه بطریق معهود اسمی ازین اسما یعنی یا اَللّٰهُ یا فَعَّالُ یا فَتَّاحُ یا بَاسِطُ گرفته
بذکر سه ضربی و یا چهار ضربی مشغول شود و اگر خطرات دفع نه شوند و خاطر پریشان ماند چند بار
نفی و اثبات بملاحظه مذکور مع شرایط و رزش نماید و تصور کند و یقین داند زیرا که این وساوس
خیر باشد یا شر که از موجودات و هستی هستند قایم بحق اند بلکه عین حق داند زیرا که باطل نیز
از بعضی ظهورات حق است و بگوید هُوَ الْاَوَّلُ هُوَ الْاٰخِرُ هُوَ الظَّاهِرُ هُوَ الْبَاطِنُ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ
علیم پس بلاشک باین تصور شوق و اشتیاق غلبه کند و همه خطرات محو سازد ٭

بیان دریافت کیفیت تفرقه ها و علاج آنها

بدانکه باعث تفرقه و تشویش خاطر بچند وجه فرموده اند گاهی از فساد غلبه شوق و عشق هم پیدا میشود
صورتش آنکه عاشقان طالب وصال حق اند و آن حاصل نمیشود مگر بفنا و طالب در ذات مطلوب
و فنا موقوف است بمستی و انشراح خاطر بذات او تعالی چون بعضی طالبین بغلبه شوق و درد
اشتیاق ریاضت شاقه بر خود نهند و نفس را یک لخت از لذات و مالوفات باز رسانند
و جوع و عطش مفرط و ترک راحت اختیار میکنند این امور باعث انقباض خاطر میگردد و آن
انشراح و انبساط و شوق که میداشتند بسبب فتور حواس مبدل بغم و پریشانی میگردد
علاجش مطلق العنان کردن نفس را در خواهشات مباحه و ترک ریاضت تا آنکه آن شوق و
انشراح و مستی عود کند و یا باعث تفرقه جبن و نامردی است که نفس در ترک مالوفات جسارت
میکند و تفرقه و تشویش رو میدهد علاجش نیست که همت موسس و طالب حق ریاضت و طاعت است
و همت منافق و دشمن حق طعام و شراب و مالوفات و تلذذات است و طالبان حق جان و مال فدای دین
حق میکنند و منافقان دین و ایمان را فدای مال میسازند نعوذ بالله منها ـ یا باعث تفرقه
فکریست که شیطان بدلش انداخته میگرداند او را بسوی ناامیدی و وصول با قدح

در بعضی امور مرشد علاجش جمع کردن همت و خواندن لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ و یاد کردن قصهٔ حضرت موسیٰ با حضرت خضر علیهم السلام یا باعث تفرقه بقیه رگ نفسانی ست که ظلمت آن در مطالب حق است از جهت غلبهٔ آن پریشانی خاطر و غم و یاس منجر شد علاجش کسر نفس است باختیار بذلت که بر نفس شاق باشد یا بدوام ذکر و جلوت تصفیه نماید یا باعث تفرقه قلق و اضطراب غربت که هر چند خواهد که تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ روح مشغول شود نفس او و زبان بردار نمیشود و پس موجب آن باختلال مزاجست که اخلاط سوداویه بر دل هجوم کرده است علاجش تنقیه و تعدیل مزاج است بفصد و استفراغ یا باعث تفرقه نجاست است که بکثرت احداث و جنابات با غسل علاجش مبالغه در تطهیر بدن و جامه ست یا باعث تفرقه ارتکاب معاصی از ظلم و غیره بر مساکین و تلف حق اهل حق علاجش تدارک آن خلل است یا باعث تفرقه غذاء حرام و مشتبه باشد علاجش ترک آن و توبه و استغفار یا باعث تفرقه سحر و دیوانگی که از شیاطین باشد علاجش خواندن معوذتین و مشغولی بذکر یَا اللّٰہُ یَا اللّٰہُ هر قدر که تواند یا باعث تفرقه سوء ادب نسبت مشائخ طریقه باشد علاجش رفع آن سبب است و نیز برای رفع هر تفرقه و تشویش نفی و اثبات است با تطهیر بدن و جامه علی الخصوص نفی آن جهات

در بیان طریق اربعین یعنی چله

بدانکه اهل طریقت برای حصول مقصود اربعین مقرر کرده اند و سند و فوائد کثیره این عمل در کتب سلوک موجود اند و این مختصر متحمل آن نیست طریقش آنکه اول نیت خالص نماید یعنی محض رضای حق تعالیٰ بمتابعت سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و تجرد از ما سوی اللہ و فراغ خاطر بنابر عبادت و ذکر اللہ تعالیٰ قصد کند و محل خلوت در جامع مسجد اولی است تا از فضل جمعه و جماعت محروم نماند پس غسل کند و جامه نو پوشد و خوشبو استعمال نماید پس بستم تاریخ ماه شعبان قبل از نماز عصر کرده و وقت ادا افضل است اعوذ و بسم اللہ و معوذتین و کلمه تمجید خوانده و استغاثت و استمداد از ارواح مشائخ طریقت بواسطه مرشد خود کرده داخل خلوت شود و حین دخول بِسْمِ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ

ودر حین دخول بسم الله والحمد لله والصلوٰة علی رسول الله بخواند وقدم راست پیش نهد بعده
اللهم افتح لی ابواب رحمتک گفته داخل گردد و دوگانه نفل بنیت انقطاع از ما سوا الله و
رجوع الی الله بگذارد و اگر بعد نماز عصر داخل شود نفل نخواند و متوجه بسوی قبله بنشیند و فاتحه
بارواح هادی عالم صلی الله علیه وسلم و مشایخ طریقت خود بخواند و از روحانیت ایشان در باب
حصول استقامت استمداد نماید بعده بذکر و شغل و مراقبه هرچه پیر از مرشد خود رسیده باشد مشغول
شود و شرائط خلوت که دوام صیام و قلت طعام و قلت منام و قلت صحبت مع الانام و مواظبت
بر طهارات و عبادات و تلاوت قرآن و درود شریف و ذکر دایم از ارکان و شرائط طریق خلوت است
نگاهدارد و هیچ امر از امور تغافل نورزد تا فایده خلوت حاصل آید و در آخر عشره رمضان شبهای
طاق یعنی بست و یکم و بست سوم و بست پنجم و بست هفتم و بست نهم را زنده دارد تا از برکات
لیلة القدر بهره یابد و در شبهای دیگر تا ثلث شب بیدار باشد و ذکر گریان در خواب رود و چون ثلث
آخر رسد برخاسته جلد استنجا رود وضو نموده تهجد ادا نماید و بذکر و شغل و مراقبه مشغول شود تا صبح
چون هلال شوال نمودار شود و بعد نماز مغرب دوگانه شکرانه ادا گزارده از خلوت بیرون آید
شرائط خلوت بدانکه مجتهد طریقت حضرت جنید بغدادی قدس سره چند شرائط خلوت
بیان فرموده اند یکی دوام وضو هرگاه که بشکند باز همان وقت وضو نماید که این معنی
موجب انشراح و نورانیت قلب است دوم دوام صیام و افطار قبل از مغرب و اکل
طعام بعد عشا اگر خاطر مشوش نشود و الا مابین مغرب و عشا بخورد سوم تقلیل طعام
لازم داند ثلث معده خالی دارد و اگر تواند ازین هم کم کند چندانکه از غایت ضعف انشراح
و نشاط از دست برود و لذت در عبادت نماند غرض تقلیل غذا مورث رقت قلب و صفائی
دل است و مقوی قوت ملکیه است و مستجلب انوار الهیه است کما ورد الجوع طعام الله
چهارم دوام سکوت مگر ذکر الله تعالی پس سالک را باید که در خلوت با کسی سخن نگوید الا
بضرورت شرعیه که پیش آید یا حاجتی پس با خادم بقدر ضرورت کلام کند بلکه بخادم خود کسی را

در خلوت راه ندهد زیرا که خاموشی ثمر حکمت است و تکلم بکلمات غیر ضروریه نورانیتی که بسبب ذکر حاصل بشود بر باد میدهد پنجم دوام ذکر مراقبه است و ملاحظه أنا جليس من ذكرني تو جهیکه هرگز غفلت راه نیابد و غرض از خلوت همین است ششم نفی خطرات و دفع حدیث نفس است پس جهد بلیغ کند که خطره غیر امد نیک باشد یا بد در دل نیاید زیرا که دخول حدیث نفس از ذکر باز دارد و قلب را کدر سازد و فائده خلوت بر باد دهد هفتم دوام ربط قلب با شیخ خود باستمداد و اعتقاد آنکه این همان مظهر حق است که او تعالی برای افاضه فیض خود برین مقرر فرموده و از همین راه وصول با جناب قدس متعین شده پس همیشه بوصف محبت و تسلیم بجانب او متوجه باشد تا دروازه فیض بر او مفتوح گردد و هیچگونه اعتراض بر شیخ در دل خود نیارد که این معنی موجب سد راه حق گردد و نعوذ بالله من الحور بعد الکور

کلمات پند و وصیت

طالب حق را باید که اول تحصیل مسائل ضروریه تصحیح عقاید فرقه ناجیه نماید و اتباع کتاب سنت و آثار صالحه باید بعد از ان تزکیه و تحلیه نفس از رذایل نماید چنانچه بزرگی میفرماید رباعی

خواهی که شود دل تو چون آئینه — ده چیز برون کن از درون سینه
حرص و امل و غضب دروغ و غیبت — بخل و حسد و ریا و کبر و کینه

و باز تحلیه که اشاره بتحصیل اوصاف حمیده ست که منازل سلوک اند نماید چنانچه رباعی ثانی ارشاد باسنت رباعی

خواهی که شوی بمنزل قرب مقیم — نه چیز بنفس خویش فرما تعلیم
صبر و شکر و قناعت و علم و یقین — تفویض و توکل و رضا و تسلیم

فائده دیگر سالک را باید که بر اوامر شریعت استحکام دارد و از ممنوعات او بپرهیزد و تقوی و پرهیزگاری را شعار خود سازد و در هر حال اعمال سنت را نگاهدارد و از منهیات و مشتبهات احتراز نماید و اگر گناهی بظهور آمده باشد زود توبه کند و باستغفار و اعمال نیک تدارک آن نماید و بوقت دیگر نگذارد و نماز پنجگانه را با جماعت در مسجد ادا نماید و از فوات

خود را بعد ادای فرائض و واجبات و سنن و شغل باطن گذارد و بر زیادتی نوافل و اوراد نپردازد
بلکه مشغولی باطن افرض دایمی داند و گاهی غافل نشود چون ذوق و لذت بدان یابد شکر الهی
بجا آرد و اندک را بسیار شمارد و هر عمل را برای رضای خدا تعالی کند و از کشف و کرامات
لذت نگیرد بلکه بیزار باشد و در حالت بسط شاکر باشد و حدود شرعیه در آن حال نگاه دارد و
چون قبض شود دل تنگ و مایوس نگردد و در کار باشد و در جمیع عبادات خود را متهم داشته در ادای
آن خود را مقصر داند و احوال باطن با جاهل ظاهر نکند و سخن تصوف بر ملا نگوید و با غیر محرم هم نگوید
و با محرم در گوشه گوید و اوقات خود را ضبط دارد و از تلون طبع دور باشد و از دنیا و ما فیها من
کل الوجوه بدل تارک باشد و الا اذکار و اشغال هزار ساله بکار نیاید دل آئینه است از
نقش غیر الله نگاهدارد و از طلب جاه و مرتبه که گمراهی است پناه جوید و وقت را غنیمت شمارد
از غفلت بر باد ندهد که فائت را قضا نشود و در راه قدم مردانه نهد و غم و شادی این و آن را
یکسو نهد که این حجاب است و از صحبت ناجنس خلاف شرع و منکر فقرا و مبتدعه بگریزد و از
درویش خلاف شرع که نه بروفق سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم نباشد دور ماند اگر چه از وی
کرامات و خرق عادات بظهور آید و بآسمان پرد و از مردمان بقدر ضرورت اختلاط کند و به نیک و
بد بکشاده پیشانی پیش آید و بمردمان بعجز و انکسار معامله کند و نیستی و پستی را شعار خود سازد
و اعتراض بر کسی نکند و سخن ملائم و نرم گوید و سکوت و خلوت را دوست دارد و بخاطر جمع در کار
خود سرگرم باشد و تشویش را بدل راه ندهد و همه امور که پیش آیند از حق داند و مدام پاسبان
دل باشد تا خطرهٔ غیر نیاید و نفع رسانی را در امور دینی بر خود لازم داند و در هر کار اول نیت
خالص کند بعد از آن بعمل آرد و در خورد و نوش از اعتدال نرود و نه چندان زیاده که کسل
آرد و نه آن قدر کم که بسبب ضعف از عبادت باز ماند علی هذا القیاس در هر امر از
افراط و تفریط بپرهیزد و اگر نفس لقمهٔ چرب بخواهد از وی کاری هم گیری و بهتر است که قوت
از کسب سازد و اگر توکل کند هم زیباست و لائق باشد بشرطیکه از کسی طمع ندارد و دل ا

از تعلق غیر الله پاک دارد و از هیچکس امید و ترس بجز حق تعالی ندارد و بما سوا الله انس نگیرد و در طلب حق بی آرام و بی راحت و مضطر ماند و هر جا که باشد باخدا باشد و بر بیش و کم نعمت الهی شکر نماید و از فقر و فاقه و تنگدستی و قلت معیشت دل تنگ نشود بلکه فخر و عزت خود دران داند شکر بجا آرد که این منصب انبیاء و اولیاء است که مرا عنایت فرموده اند با متعلقان خود برفق و تلطف و مهربانی معامله کند و از نافرمانی شان درگذرد و عذر آنها به پذیرد و از غیبت مردمان اجتناب نماید و عیب کسی هم بپوشد و عیب خود را در نظر دارد و همه مسلمانان را از خود افضل داند و با کس بحث و جدال نکند اگرچه حق بجانب او باشد و مهمان نوازی و مسافر پروری را پیشه خود سازد و بصحبت غربا و مساکین اغب باشد و در خدمت علما و صلحا عزت و حرمت خود داند و آنچه میسر آید بمصرفش صرف نماید تا زیان نرساند و تعلق دل با هیچ چیز ندارد و وجود و عدم را برابر داند و لباس فقر را دوست دارد و هر قدر که طعام و لباس میسر آید قانع بران باشد و ایثار پیشه خود سازد و گرسنگی و تشنگی را که طعام الله است محبوب دارد و کم خندد و بسیار گرید و از عذاب الهی و بی نیازی او ترسان و لرزان باشد و موت را که بیخ کن ماسوا است هر وقت پیش نظر دارد و از دوزخ که جای فراق است پناه جوید و بهشت را که مقام وصال است بطلبد و محاسبه را بر خود لازم گیرد محاسبه روز بعد مغرب و محاسبه شب بعد صبح کند و محاسبه آن را گویند که حساب کند که در شب و روز از من چند نیکی و چند بدی بظهور آمده بر نیکی شکر نماید و بر بدی توبه و استغفار کند و صدق مقال و اکل حلال را شعار خود سازد و در مجلس هزل و لهو و غیره و غیر مشروع حاضر نشود و از رسوم جهل به پرهیزد و دوستی و دشمنی و خشم و خوشنودی برای خدا بود و کوتاه دست و کوتاه طمع باشد شرمگین و کم گو و کم رنج و صلاح جو و بسیار طاعت و نیکوکار و نیکو رفتار و با وقار و بردبار باشد و بس این است نشان نیکوخوی و اوصاف پسندیده و نیز هر که این حاصل نماید باید که غره نشود و بر خود گمان نیکو نبرد فقط

ونیز از زیارت مزارات اولیاء و مشایخ مشرف بوده باشد و بوقت فراغ خاطر بر مزار آنها
نشسته بجانب روحانیت اوشان توجه نماید و حقیقت آنرا بصورت مرشد خود تصور نموده
فیضیاب شود و برکت گیرد و گاه گاه بر مزارات عوام اهل اسلام رفته موت خود را یاد کند و از
فاتحه اوشان ثواب رساند و ادب بحکم مرشد خود را بجای ادب بحکم خدا تعالی و رسول الله صلی الله
علیه وسلم داند که نائب اوشان است ونیز هر کس که ازین فقیر محبت و عقیدت و ارادت دارد
مولوی رشید احمد صاحب سلمه و مولوی محمد قاسم صاحب سلمہ را که جامع جمیع کمالات
علوم ظاهری و باطنی اند بجای من فقیر راقم اوراق بلکه بمدارج فوق از من شمارند اگرچه بظاهر
معامله برعکس شد که اوشان بجای من و من بمقام اوشان شدم و صحبت اوشان را غنیمت
دانند که این چنین کسان درین زمانه نایاب اند و از خدمت بابرکت ایشان فیضیاب بوده باشند
و طریق سلوک که درین رساله نوشته شد در نظر اوشان تحصیل نمایند انشاء الله تعالی بی بهره
نخواهند ماند الله تعالی در عمر اوشان برکت دهاد و از تمامی نعمای عرفانی و کمالات قربت خود مشرف
گرداناد و بمراتبات عالیات رساناد و از نور هدایت اوشان عالم را منور گرداناد و تا قیامت
فیض اوشان جاری داراد بحرمة النبی و آله الامجاد اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدِیْنَا وَلِاَسَاتِذَتِنَا
وَلِمَشَائِخِنَا وَلِاَحِبَّائِنَا وَلِجَمِیْعِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْاَحْیَاءِ مِنْهُمْ
وَالْاَمْوَاتِ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ اٰمِیْن اٰمِیْن اٰمِیْن یَا رَبَّ الْعٰلَمِیْنَ
وَصَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِیْنَ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ

ذکر کیفیت سلاسل مشایخ طریقت رضوان الله علیهم اجمعین سابقین

سلسله حضرات چشتیه صابریه قدوسیه

باید دانست که فقیر حقیر ننگ خاندان و بدنام کننده بزرگان طریقه روسیاه امداد الله عفی الله
عنه را نسبت بیعت و ارتباط صحبت و اجازت و خرقه از حضور هدایت گنجور قطب دوران پیشوای عارفان

نور الاسلام حضرت مولانا و مرشدنا و هادینا میانجیو شاه نور محمد جهنجهانوی چشتی است
قدس الله اسراره و ایشان را از شیخ المشایخ حاجی شاه عبد الرحیم شهید ولایتی و ایشان را
از شاه عبد الباری امروهی و ایشان را از شاه عبد الهادی امروهی و ایشان را از شاه عضد الدین
ایشان را از شاه محمد مکی و ایشان را از شاه محمدی و ایشان را از شیخ محب الله آبادی و
ایشان را از شیخ ابو سعید گنگوهی و ایشان را از شیخ نظام الدین بلخی و ایشان را از شیخ جلال
الدین تهانیسری و ایشان را از قطب العالم عبد القدوس گنگوهی و ایشان را از
شیخ محمد عارف ردولوی و ایشان را از شیخ جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی و ایشان را از
شیخ شرف الدین ترک پانی پتی و ایشان را از مخدوم علاء الدین علی احمد صابر و ایشان را از
شیخ فرید الدین شکر گنج مسعود اجودهنی و ایشان را از خواجه قطب الدین بختیار کاکی و ایشان را
از خواجه معین الدین حسن سنجری و ایشان را از خواجه عثمان هارونی و ایشان را از خواجه حاجی شریف
زندنی و ایشان را از خواجه مودود چشتی و ایشان را از خواجه ابو یوسف چشتی و ایشان را از خواجه
ابو محمد محترم چشتی و ایشان را از خواجه ابی احمد ابدال چشتی و ایشان را از خواجه ابو اسحاق شامی
و ایشان را از خواجه ممشاد علو دینوری و ایشان را از خواجه امین الدین ابو هبیره بصری و
ایشان را از خواجه حذیفه مرعشی و ایشان را از خواجه سلطان ابراهیم ادهم بلخی و ایشان را
از خواجه جمال الدین فضیل بن عیاض و ایشان را از خواجه عبد الواحد بن زید و ایشان را
از امام العارفین خواجه حسن بصری و ایشان را از امیر المومنین علی کرم الله وجهه و ایشان را
از سید المرسلین خاتم النبیین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین

سلسله چشتیه نظامیه قدوسیه

ونیز حضرت عبد القدوس گنگوهی را اجازت طریقه نظامیه از مرشد خود شیخ درویش بن
محمد قاسم اودهی و ایشان را از سید بدهن بهرایچی از سید اجمل بهرایچی از سید

جلال الدین بخاری از مخدوم جہانیان جہان گشت از خواجہ نصیر الدین روشن چراغ دہلی از سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا بن محمد بن احمد بداؤنی از خواجہ فرید الدین شکر گنج مذکور تا سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم

سلسلۂ علیہ قادریہ قدوسیہ

ونیز حضرت قطب العالم عبد القدوس گنگوہی را اجازت وخرقہ طریقہ قادریہ از پیر خود درویش محمد بن قاسم اودہی از سید بدہن بہرائچی از سید اجمل بہرائچی از مخدوم جہانیاں جہان گشت از سید جلال الدین بخاری از شیخ عبید بن عیسی از شیخ عبید بن ابو القاسم از شیخ ابو المکارم فاضل از شیخ قطب الدین ابو الغیث از شیخ شمس الدین علی افلح از شیخ شمس الدین حداد از امام الاولیا شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی از شیخ ابو سعید مخزومی از شیخ ابو الحسن قرشی علی الہکاری از شیخ ابو الفرح طرطوسی از عبد الواحد بن عبد العزیز تمیمی از شیخ ابوبکر شبلی از شیخ جنید بغدادی از شیخ سری سقطی از شیخ معروف کرخی از داؤد طائی از شیخ حبیب عجمی از امام حسن بصری از امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ از سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم ایضاً ونیز فقیر را درین طریقۂ قادریہ اجازت از مرشدم حضرت مولانا میانجیو نور محمد جھنجھانوی از حاجی عبد الرحیم شہید ولایتی از سید رحم علی شاہ از سید عبد الرزاق از سید عبد الحی از سید محمد غوث از سید ابو محمد از سید شاہ محمد از سید مقیص الاعظم از سید الیاس مغربی از سید عبد الحق مغربی از سید مولانا مغربی از سید احمد قدسی از سید عبد القادر راسی از سید عبد الوہاب از سید موسی از سید یحیی زاہد از سید زین الدین از سید عبد الرزاق از غوث الثقلین عبد القادر جیلانی تا سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم

سلسلۂ علیہ نقشبندیہ قدوسیہ

ونیز حضرت میران اجمل بہرائچی را از مرشد خود شاہ عبد الحق دلیشیان از خواجہ عبید اللہ احرار از خواجہ مولانا یعقوب چرخی از خواجہ علاء الدین عطار از خواجہ بہاء الدین نقشبند از خواجہ سید

امیر کلال از خواجه محمد بابا سماسی از خواجه عزیزان علی رامیتنی از خواجه محمود ابو الخیر فغنوی از خواجه محمد عارف ریوگری از خواجه عبد الخالق غجدوانی از خواجه یوسف ہمدانی از خواجه ابو علی فارمدی از خواجه امام ابو القاسم قشیری از خواجه ابو علی دقاق از خواجه ابو القاسم نصیر آبادی از خواجه ابو بکر شبلی از سید الطائفه جنید بغدادی از شیخ سری سقطی از شیخ معروف کرخی از شیخ داؤد طائی از خواجه حبیب عجمی از امام اولیا حسن بصری از امیر المومنین علی کرم الله وجہه از سرور عالم صلی الله علیه وسلم ایضاً و نیز درین سلسله فقیر را اجازت و خرقه از مرشد خود مولانا میانجیو نور محمد شاه و ایشان را از سید محمد شهید از شاه عبد العزیز از شاه ولی الله از شاه عبد الرحیم از شاه سید عبد الله از سید آدم بنوری از امام ربانی شیخ احمد مجدد الف ثانی از خواجه باقی بالله از خواجه امکنگی از مولانا درویش از مولانا زاهد از خواجه عبید الله احرار تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم ایضاً و نیز فقیر را بیعت و اجازت این طریقه از مرشد سابق خود حضرت مولانا و هادینا سر حلقه مجاهدین مولانا نصیر الدین دهلوی و ایشان را از شاه محمد آفاق دهلوی از خواجه ضیاء الله از خواجه محمد زبیر از خواجه حجة الله محمد نقشبند ثانی از خواجه محمد معصوم از حضرت مجدد تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم

سلسله سهروردیه قدوسیه

و نیز قطب العالم عبد القدوس گنگوهی را از مرشد مرشد مرشد خود سید اجمل بهرایچی و ایشان از سید جلال الدین بخاری از شیخ رکن الدین ابو الفتح از والد خود صدر الدین از والد خود شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی از امام الطریقه شیخ شهاب الدین سهروردی از شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی از شیخ وجیه الدین عبد القاهر سهروردی از شیخ ابو محمد بن عبد الله از شیخ احمد دینوری از شیخ ممشاد علو دینوری از حضرت جنید بغدادی از معروف کرخی تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم

سلسلہ کبرویہ قدوسیہ

ونیز شیخ جلال الدین بخاری را اجازت طریقۂ کبرویہ از شیخ حمید الدین سمرقندی از شمس الدین بن ابو محمد بن محمود بن ابراہیم بن ادہم از شیخ عطا یار خالدی از شیخ احمد باکمال خجندی از شیخ نجم الدین کبری از عمار یاسر از ابوالنجیب سہروردی از شیخ احمد غزالی از ابوبکر نساج از ابوالقاسم گرگانی از خواجہ ابوعثمان مغربی از ابوعلی کاتب از شیخ علی رودباری از سید الطائفہ جنید بغدادی تا سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم

مناجات

خداوندا باین پیران عظام	بوقت مرگ کن بالخیر انجام
بحق آل و ازواج و اصحاب	بجملہ اولیاء ابدال و اقطاب
بغوث و فرد و ابرار و باوتاد	بعشاق و بعباد و بزہاد
ز دست نفس کافر کیش خونخوار	الہ العالمین مارا نگہدار

تمت بالخیر

بخود مشغول دار اندر حیاتم
اگر میرم بدہ یارب نجاتم

الحمد للہ والمنۃ کہ درین ایام فرخی فرجام کتاب فیض اکتساب تالیف شریف حامی شریعت زیب طریقت حقائق آگاہ حضرت حاجی امداد اللہ تہانوی ثم مکی بسعی کارپردازان مطبع ماہ جمادی الاولے سنہ ۱۳۱۰ھ در مطبع مجتبائی واقع دہلی طبع گردید

